

سرمقاله

جنایت پاریس، بهانه ای تازه برای گرم کردن تنور "جنگ بی پایان"!

... از ورای دودهای غلیظ و سیاه ناشی از انفجار برجهای دوقلوی آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که چند هزار انسان بی دفاع را قربانی کرد، این بوش و شرکاء بودند که در نقش "ناحی" مردم به صحنه آمده و آغاز یک "جنگ بی پایان" با تروریست ها را اعلام کردند به بهانه این حمله تروریستی در چندین نقطه شعله های آتش جنگ مهیب و ضد خلقی ای به راه افتاد که تاکنون ادامه دارد. اکنون در شرایطی دیگر، رییس جمهوری فرانسه نیز تنها چند ساعت پس از انجام حملات پاریس در مقابل انبوه دوربین ها ظاهر شده و به طور مسخره ای حملات تروریستی پاریس را "اعلان جنگ" داعش به فرانسه نامید، آن هم در حالی که همه می دانند که از قبل چنین به اصطلاح اعلان جنگی داده شده بود؛ چرا که دولت فرانسه رسماً با شرکت در "ائتلاف جنگی" آمریکا ساخته ۶۰ کشور بیش از یک سال است که عملاً با این نیرو می جنگد و هواپیماهایش به طور روزمره مناطق تحت کنترل آن را بمباران می کنند. ...

صفحه ۲



۱۳۳۸-۱۳۶۱

به یاد گرامی رفیق مهشید معتضد،

زنی از سلاله چریکهای فدائی خلق ایران

صفحه ۱۲

تبلیغات فریبکارانه در باره هجوم هواداران چریکهای فدایی خلق به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۵۷!

... در مورد وحشت اکثریتی ها از یادآوری حمله توده های هوادار چریکهای فدائی خلق به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ماه سال ۵۷ باید به تناقض گویی آنها هم اشاره کرد. وحشت اکثریتی ها از یادآوری حمله توده های هوادار چریکهای فدائی خلق به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ماه سال ۵۷ باید به تناقض گویی آنها هم اشاره کرد. اکثریتی ها که قبلاً از قول ماشالله فناپور که خود را مسئول "ستاد سازمان در تهران" در آن روزها معرفی می کند به دروغ ادعا کرده بودند که "به نظر می رسد این حمله به ابتکار برخی کمیته ها یا نیروهای وابسته به رژیم سازمان داده شد". پس از افشای چنین ادعائی اکنون به یادشان افتاده که بگویند: "این امکان وجود دارد که تعدادی از هواداران جنبش فدائی در اقدام برای اشغال سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ با مردم مسلح همراه شده باشند. آنزمان هواداران بدون ارتباط با سازمان، فعالیت گسترده ای داشتند و راساً به این و یا آن اقدام دست می زدند". با تکیه بر این سخن آخر که واقعیتی در آن نهفته است باید از اینها پرسید که مگر بقیه فعالیت های انقلابی و ضدامپریالیستی که در آن زمان صورت می گرفت را همین هواداران "بدون ارتباط با سازمان" انجام نمی دادند؟ ...

صفحه ۷

دست های پشت پرده اقدام

در باره حزب طبقه کارگر!

تروریستی پاریس!

... واقعیات موجود تاکنون دو موضوع غیرقابل انکار را به ما نشان داده اند. اولاً این که تبلیغات رسمی در رابطه با حادثه پاریس و دیگر رخدادهای تروریستی، اساساً بر پایه جعلیات بوده و هدفشان منحرف کردن افکار عمومی از واقعیات و کشاندن آنها به سمت حمایت از دولت ها و دستگاه های جاسوسی و ادعاهای آنها بوده است. دوماً، گروه های تروریست بنیادگرایان اسلامی زاده سیاست های دولت های امپریالیستی (و جنگ های وحشیانه آنها) بوده و توسط آنها تغذیه و تقویت شده اند وبدون حمایت های مستقیم و غیر مستقیم آنها قادر به ادامه حیات و ارتکاب به چنین جنایات ضد خلقی ای نمی گردند...

صفحه ۱۲

... پروسه تشکیل حزب در ایران بر بستر اعمال قهر انقلابی امکان پذیر است. این پاسخ خودش را در واقعیت نشان داده و هر روز هم نشان می دهد. همه به خوبی می دانیم که حزب طبقه کارگر در ایران امکان ندارد که مانند اروپا از طریق مبارزات مسالمت آمیز شکل بگیرد، زیرا که جمهوری اسلامی آن را سرکوب کرده و در نطفه خفه می کند. درست است که جامعه کارگری در ایران امروز فرق کرده و تعدادشان بسیار زیادتر شده است، یا این که ما هر روز با اعتصابات و اعتراضات کوچک و بزرگ کارگری مواجه ایم، ولی اگر قرار است که کسی بخواهد با این دیکتاتوری موجود تقابل کند و جو جامعه را عوض بکند و شرایطی را برای رشد جنبش کارگری و تشکیل آن به طرف سندیکا و اتحادیه و حزب تسهیل کند، راهی جز مبارزه قهرآمیز ندارد...

صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

- در محکومیت کشتار ساکنان اردوگاه لیبرتی ۶
- کشتار مردم بی گناه پاریس ۹
- افشای یکی از جنایات دولت فرانسه پس از گذشت ۳۰ سال ۱۵
- تروریسم بهانه ای برای حملات گسترده تر به ستمدیدگان ۱۸
- دستکش ها فرو می افتند ۲۰

جانی و مالی به جا مانده، با فاجعه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در آمریکا هم طراز نیست، اما می توان با تاکید گفت که کشتار پاریس و تبلیغات پس از آن با ایجاد یک فضای رعب و وحشت و ناامنی حداکثری در اذهان مردم جهان و بویژه در اروپا و مهمتر از آن با توجه به تاثیرات و نتایج سیاسی - اقتصادی پس از آن با فاجعه ۱۱ سپتامبر قابل مقایسه است.

این یک واقعیت است که از ورای دودهای غلیظ و سیاه ناشی از انفجار برجهای دوقلوی آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که چند هزار انسان بی دفاع را قربانی کرد، این بوش و شرکاء بودند که در نقش "ناجی" مردم به صحنه آمده و آغاز یک "جنگ بی پایان" با تروریست ها را اعلام کردند که در آن اگر هر کس در سراسر دنیا با "آمریکا" نباشد، دشمن آن محسوب می شد. در نتیجه، به بهانه این حمله تروریستی در چندین نقطه شعله های آتش جنگ مهیب و ضد خلقی ای به راه افتاد که تاکنون ادامه دارد. اکنون در شرایطی دیگر، رییس جمهوری فرانسه نیز تنها چند ساعت پس از انجام حملات تروریستی پاریس در مقابل انبوه دوربین ها ظاهر شده و به طور مسخره ای حملات تروریستی پاریس را "اعلان جنگ" داعش به فرانسه نامید، آن هم در حالی که همه می دانند که از قبل چنین به اصطلاح اعلان جنگی داده شده بود؛ چرا که دولت فرانسه رسماً با شرکت در "ائتلاف جنگی" آمریکا ساخته ۶۰ کشور علیه داعش بیش از یک سال است که عملاً با این نیرو می جنگد و هواپیماهای جنگی اش به اصطلاح به طور روزمره مناطق تحت کنترل آن را بمباران می کنند.

اما مقامات فرانسوی با توجیه این "اعلان جنگ"، در پی نتایج سیاسی مشخصی برآمده بودند که همگان شاهدش شدند. پس از این "اعلان جنگ" بود که طبقه حاکم در فرانسه از طریق رییس جمهور و اختیاراتش با اعلام وضعیت فوق العاده در کشور و لشکر کشی به خیابان های پاریس برای اولین بار به چنان اقداماتی دست زد که از جنگ جهانی دوم به این سو در جامعه فرانسه بی سابقه بود. اعلام وضعیت اضطراری و اشغال خیابان ها و معابر عمومی، گسترش فضای ناامنی و سیل دستگیری ها، به پاریس یک چهره جنگی بخشید. تبلیغات سراسری و بی وقفه در مورد ضرورت "تضمین امنیت شهروندان" و تقویت سازمان های امنیتی و پلیسی فرانسه و ارتش این کشور به منظور فوق، به پیام مشترک رسانه های طبقه حاکم تبدیل شد.

اما، تبعات این حملات تروریستی طبیعتاً نمی توانست تنها به فرانسه ختم گردد. این حملات که کمی پیش از تشکیل اجلاس سران ۲۰ کشور صنعتی جهان صورت گرفتند، باعث شدند تا اجلاسی که ظاهراً ادعا می شد برای پاسخگویی به



جنایت پاریس، بهانه ای تازه برای گرم کردن نور "جنگ بی پایان"!

ابهام آمیز انتشار می یافت، جزئیات و داستان های مربوط به ترس و وحشت مردم و احساس عدم امنیت قربانیان این جنایت با آب و تاب تمام به گونه ای بی وقفه تا چند روز صفحات رسانه های عمومی را اشغال کرد. یکی از واقعیاتی که در این طوفان تبلیغاتی نظر همگان را به خود جلب کرد این بود که اگر انعکاس جزئیات این کشتار بیرحمانه و ترس و وحشت ناشی از آن به خاطر همدردی با مردم و از زاویه بشر دوستی و مخالفت با تروریسم و غیره صورت گرفت، پس در این صورت چرا هنگامی که در همان روزها در یک رشته اقدامات مشابه در عراق و لبنان صد ها تن از توده های بی گناه عرب و مسلمان در نتیجه انفجار بمب های ویران کننده توسط همان نیرویی که کشتار پاریس را سازمان داده بود در خون غلطیدند، این رسانه ها خفه خون گرفته و در مقایسه با حملات پاریس حتی یک صدم صحنه های دلخراش و خسارات جانی و مالی جبران ناپذیر بر دوش قربانیان این حملات باقی مانده را منعکس نکردند. این طرز برخورد آشکارا متفاوت نسبت به جنایات مشابه باعث شد که بسیاری مطرح کنند که مگر خون پاریسی ها "رنگین تر" از توده های لبنانی و عراقی بود که رسانه های تبلیغاتی آشکارا چنین متفاوت برخورد کردند؟ اما، همین واقعیت به نوبه خود نشان می داد که انعکاس وسیع و چشمگیر جنایات پاریس در طول روزها به خاطر معیارهای به اصطلاح بشر دوستانه و دفاع از حقوق بشر رسانه های بورژوازی نبوده و نیست. بلکه ژورنالیسم انحصاری و متعفن بورژوازی از انعکاس با برنامه آن اخبار وحشتناک و صحنه سازی ها، به دنبال نتایج خاصی بود که در ادامه در آن پرداخته خواهد شد.

کشتار ۱۳ نوامبر پاریس و تاثیرات نفرت انگیز آن می تواند از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گیرد. از جمله، این حملات خونین و وحشتناک تروریستی در قلب اروپا اگر چه به هیچ وجه از نظر میزان خسارات

حملات تروریستی و جنایتکارانه ۱۳ نوامبر در پاریس که به کشتار فجیع ۱۳۰ تن و زخمی شدن ۲۵۲ تن از اهالی بی دفاع فرانسه انجامید، موجی از خشم و نفرت تمام انسان های با وجدان و آزادیخواه را نسبت به عاملین این جنایت مخوف برانگیخت. تمامی شواهد نشان داد که این حملات هماهنگ در قلب اروپا به منظور ایجاد نهایت وحشت و رعب برنامه ریزی شده بود و به همین دلیل مستلزم یک برنامه ریزی دقیق و تشکیلاتی سازمانیافته بود. چند ساعت بعد و در حالی که افکار عمومی هنوز در شوک و بهت ناشی از این رویداد به سر می برد و این سئوال اذهان عمومی را فرا گرفته بود که چه قدرتی و با چه اهدافی قادر گشته در پاریس یعنی یکی از دژهای اتحادیه امپریالیستی اروپا به سهولت و زیر چشم مقامات امنیتی چنین جنایتی را سازمان دهد، مقامات فرانسوی بی آنکه منتظر روشن شدن نتیجه تحقیقات اولیه پلیس باشند، به صحنه آمده و این جنایت را به داعش نسبت دادند. رسانه های طبقات حاکم نیز در سراسر جهان در حالی که همین ادعا را تکرار کردند، در نمایش صحنه های فجیع این قصابی و جزئیات آن سنگ تمام گذاردند. البته گزارشات بعدی نشان داد که مقامات فرانسوی و آمریکایی از احتمال انجام این حملات از قبل کاملاً آگاه بوده اند. تا جایی که "جان برنان" رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، سیاه، در نشست "انجمن امنیت جهانی" در واشنگتن گفت که حادثه تروریستی پاریس "جای شگفتی" نداشت چون "ما از برنامه ها یا توطئه داعش برای اجرای چنین حملاتی به ویژه در اروپا مطلع بودیم." وی با اطمینان خاطر اضافه کرد که "حملات پاریس حادثه ای نیست که فقط یک بار رخ دهد. انتظار حملات بیشتر توسط این گروه وجود دارد."

در این میان، در حالی که اطلاعات مربوط به عاملین و سرنخ های این جنایت با خست تمام و به صورت قطره چکانی و

کشتار و ویرانی های وحشتناک اخیر برای آنها "فرصت" فراهم آورده است. فرصتی برای دریافت قرار دادهای جدید نظامی - امنیتی از دولت ها و از محل بودجه های عمومی ای که به طور فزاینده به بخش های نظامی منتقل شده و به اقتصاد نظامی تحرک و رونق بخشیده است. همچنین بر بستر بحران موجود و عملیات تروریستی، فرصت های جدیدی برای گسترش جنگ و فضای جنگی و در نتیجه رونق کسب و کار جنایتکارانه کارخانه های اسلحه سازی، تحرک موسسات نظامی و ارتش های رسمی و خصوصی و ایجاد شغل و درآمد در این میدان برای بزرگترین کارتل ها و انحصارات متعلق به سرمایه داران بوجود آمده است. در همین رابطه به گزارش شبکه "العالم"، یکی از اعضای پژوهشکده "لکزینگتون" به نام "لورین تامپسون" که دارای روابط نزدیک با صنایع دفاعی آمریکاست، اخیراً در ارتباط با جنگ با داعش در عراق و سوریه اعلام کرد که "وضعیت امروز شرکت های بزرگ اسلحه سازی، بسیار بهتر از آن چیزی است که سه سال قبل، پیش بینی می شد. شرکت های امنیتی خصوصی آمریکا که در سایه اشغال عراق و افغانستان به صورت قابل ملاحظه ای رشد کرده اند، امیدوارند که جنگ کنونی موجب بسته شدن قراردادهای جدیدی در عراق شود."

اکنون برای این که بتوان رابطه حملات تروریستی پاریس با تشدید جنگ علیه داعش را هر چه دقیق تر ترسیم نمود باید مختصراً به ادعاهائی پرداخت که می کوشند داعش را نیروئی قائم به ذات جلوه داده و ساخته و پرداخته شدن آن توسط امپریالیسم آمریکا و شرکاء را لاپوشانی نمایند.

روایت رسمی دستگاه های تبلیغاتی انحصاری بورژوازی که متشکل از مشتکی رسانه های قدرتمند انحصاری تحت کنترل امپریالیسم می باشد از داعش این است که این نیروی تروریست بنیادگرای اسلامی در حالی که از حمایت بخشهای بزرگ توده های مسلمان و مذهبی برخوردار می باشد، مبارزه ای مملو از جنایت برای نابودی ارزش های غرب نظیر "آزادی"، "دمکراسی" و "حقوق بشر" و نهایتاً گسترش "ایدئولوژی" ارتجاعی خویش با هدف تبدیل دنیا به یک "امپراطوری" تحت کنترل "خلافت اسلامی" را سازمان داده است. در نتیجه این نیرو "خطرناک" ترین دشمن نظام دمکراتیک غرب بوده و تمامی مردم و دولت های جهان باید در اتحاد با امپریالیسم آمریکا و البته زیر رهبری این قدرت امپریالیستی و با هدف "نجات" بشریت به منظور نابودی این نیروی اهریمنی با داعش بجنگند! این تحلیل فریبکارانه که ابداع رسانه های امپریالیستی ست به طور روزمره با برخی جرح و تعدیل ها از سوی طیف بسیار گسترده ای از نیروهای اجتماعی از بورژوازی گرفته تا نیروهایی که خود را

تبعات این حملات تروریستی طبیعتاً نمی توانست تنها به فرانسه ختم گردد. این حملات که کمی پیش از تشکیل اجلاس سران ۲۰ کشور صنعتی جهان صورت گرفتند، باعث شدند تا اجلاسی که ظاهراً برای پاسخگویی به بحران های شدید موجود و عواقب آن نظیر فقر و بیکاری و برنامه های ریاضت اقتصادی و سایر معضلات گریبانگیر میلیاردها تن از مردم جهان تشکیل شده، این موضوعات را در سایه شوم ترورهای پاریس به کنار نهاده و در عوض مساله جنگ با داعش و ضرورت تشدید آن را در راس موضوعات مورد گفتگوی بین رهبران شرکت کننده در این جلسه قرار دهد تا جایی که اجلاس اقتصادی سران ۲۰ کشور با صدور اعلامیه های جنگی علیه داعش یا آنطور که در رسانه های رسمی غرب عنوان می شود "دولت اسلامی" خاتمه یافت. همچنین کشتار پاریس به بهترین دستاویزی تبدیل شد تا در فاصله کوتاهی پیش از تجمع سران در اجلاس ۲۰، بار دیگر در پارلمان های اروپایی نظیر انگلستان، صدای راست ترین و افراطی ترین جناح های بورژوازی قدرت گیرد. جناح های جنگ طلبی که خواهان دخالت و مشارکت شدیدتر دولت های خود در جنگ عراق و سوریه و همکاری با آمریکا در جبهه این جنگ های ضد مردمی هستند. در همین فاصله کوتاه، برخی دیگر از قوانین محدود کننده و ضد آزادی های دمکراتیک به شکلی فزاینده علیه طبقه کارگر و آحاد توده های زحمتکش، یا به سرعت مورد تصویب قرار گرفتند و یا تدارک برای تصویب آنها در دستور کار قرار گرفت. در فاصله چند روز در زیر سایه ترورهای کثیف و جنایتکارانه پاریس، دولت های اروپایی به تصویب ارقام میلیارد دلاری برای بودجه های دفاعی کشورهای اروپایی و قوانین امنیتی سخت تر پرداختند. به این ترتیب صدای شلیک گلوله های تروریست های پاریس در نغمه شوم طبل های "جنگ جنگ تا پیروزی!" که بیش از هر زمان دیگر با صدای بلند و مطمئن در مجالس و مراکز قدرت به صدا در می آیند، گم شد.

های جنگ طلبانه آمریکا و شرکاء در سراسر دنیا دید. در چنین شرایطی یکی از نتایج قابل پیش بینی و غیر قابل انکار حملات پاریس ایجاد تحرک تازه و مورد نیاز کارگردانان جنگ در پروژه جنگ استراتژیک و طولانی مدت آمریکا با "بنیادگرایی اسلامی" و داعش می باشد. در نتیجه تمرکز چشمگیر رسانه های بورژوازی بر روی این جنایت و تکرار بلاوقفه صحنه های آن، نه از روی بشر دوستی بلکه با هدف جهت دادن افکار عمومی و آماده ساختن هر چه بیشتر آن برای پذیرش و مقبول جلوه دادن این سیاست جنگی صورت گرفت و می گیرد.

واقعیت این است که جنگ، آن هم جنگی "طولانی" با یک دشمن جهانی "نابود نشدنی" و به طور مشخص داعش، نیاز نظام بحران زده سرمایه داری جهانی در شرایط فعلی ست. در پاسخ به این نیاز است که طبقه حاکم در فرانسه به همراه دیگر همپالگی هایش در آمریکا و انگلیس برای خروج از بحران اقتصادی شدیدی که سیستم شان گرفتار آن می باشد به شدت مشغول جنگ افروزی و بحران سازی در سراسر دنیا می باشند. جنگ با داعش یک نیاز حیاتی نظام حاکم در شرایط بحران است و تبلیغات کر کننده حول "اعلان جنگ" با داعش و تشدید عملیات جنگی در سوریه و عراق علیه آن در حالی صورت می گیرد که این توافق عمومی حتی در میان بخشی از "بالایی ها" وجود دارد که نظام سرمایه داری جهانی در یکی از وخیم ترین بحران های ساختاری خود دست و پا می زند. این بحرانی است که در مقایسه با گذشته این بار امکانات بورژوازی جهانی برای غلبه بر آن هر چه بیشتر محدود گشته و آنطور که گفته می شود هنوز "نوری در پایان تونل" به چشم نمی خورد. چنین است که اکنون در سایه حملات تروریستی پاریس و تشدید فضای جنگی، بزرگترین سرمایه داران زالو صفت و مقاطعه کاران نظامی دست های خود را با خوشحالی به هم می مالند. چرا که

بحران های شدید موجود و عواقب آن نظیر فقر و بیکاری و برنامه های ریاضت اقتصادی و سایر معضلات عمیق اقتصادی اجتماعی گریبانگیر میلیاردها تن از مردم جهان تشکیل شده، این موضوعات را در سایه شوم ترورهای پاریس به کنار نهاده و در عوض مساله جنگ با داعش و ضرورت تشدید آن را در راس موضوعات مورد گفتگوی بین رهبران قدرت های شرکت کننده در این جلسه قرار دهد تا جایی که اجلاس اقتصادی سران ۲۰ کشور با صدور اعلامیه های جنگی علیه داعش یا آنطور که در رسانه های رسمی غرب عنوان می شود "دولت اسلامی" خاتمه یافت. همچنین کشتار پاریس به بهترین دستاویزی تبدیل شد تا در فاصله کوتاهی پیش از تجمع سران در اجلاس ۲۰، بار دیگر در پارلمان های اروپایی نظیر انگلستان، صدای راست ترین و افراطی ترین جناح های بورژوازی قدرت گیرد. جناح های جنگ طلبی که خواهان دخالت و مشارکت شدیدتر دولت های خود در جنگ عراق و سوریه و همکاری با آمریکا در جبهه این جنگ های ضد مردمی هستند. در همین فاصله کوتاه، برخی دیگر از قوانین محدود کننده و ضد آزادی های دمکراتیک به شکلی فزاینده علیه طبقه کارگر و آحاد توده های زحمتکش، یا به سرعت مورد تصویب قرار گرفتند و یا تدارک برای تصویب آنها در دستور کار قرار گرفت. در فاصله چند روز در زیر سایه ترورهای کثیف و جنایتکارانه پاریس، دولت های اروپایی به تصویب ارقام میلیارد دلاری برای بودجه های دفاعی کشورهای اروپایی و قوانین امنیتی سخت تر پرداختند. به این ترتیب صدای شلیک گلوله های تروریست های پاریس در نغمه شوم طبل های "جنگ جنگ تا پیروزی!" که بیش از هر زمان دیگر با صدای بلند و مطمئن در مجالس و مراکز قدرت به صدا در می آیند، گم شد.

به طور کلی، حملات تروریستی پاریس برای طبقه حاکم در اروپا و آمریکا به دستاویزی جهت گسترش فضای جنگی و دمیدن در شیبور تشدید به اصطلاح جنگ با داعش تبدیل شد. باید توجه کرد که حملات تروریستی پاریس در شرایطی به وقوع پیوستند که بر بستر پراتیک اجتماعی و جریان زندگی، به خصوص با توجه به تشدید تضادهای غارتگرانه بین قدرت های امپریالیستی در جریان جنگ جاری (و به طور مشخص تضاد بین روسیه و آمریکا) که با عث شده گاه اخباری از واقعیت های جنگ با داعش به بیرون درز کند و ماهیت داعش و وابستگی آن به دولت های غربی هر چه عیان تر در مقابل چشم مردم جهان قرار گیرد، ماهیت ضد خلقی جنگ های امپریالیستی جاری زیر نام "مبارزه با تروریسم" و "بنیاد گرایی اسلامی" برای توده های تحت ستم هر چه بیشتر افشاء شده است. انعکاس این واقعیت را می توان در رشد آگاهی و گسترش روزمره نارضایتی و مخالفت توده ها با سیاست

کوشد به خورد افکار عمومی دهد فاقد کمترین پایگاه مردمی در میان توده های زحمتکش منطقه بوده و قدرت مادی خود را از آنان نمی گیرد. چرا که بر کسی پوشیده نیست که حضور داعش در هر شهر و روستا با توجه به سابقه جنایاتش بر علیه توده های تحت ستم، منجر به تخلیه منطقه و فرار مردم مسلمان و غیر مسلمان شده است و واقعیت این است که هیچ نیرویی نمی تواند با کشتار و اعدام دست جمعی جوانان، با زدن گردن و به صلیب کشیدن قربانیان، با تجاوز و به بردگی کشاندن زنان و دختران و فروش کودکان، با منفجر کردن تمامی مساجد و مراکز مذهبی مسلمانان و یهودیان و مسیحیان و ایزدی ها و ... در میان مردم برای خود "پایگاه توده ای" پیدا کند و یا آن را گسترش دهد. در نتیجه مغرضانه بودن تبلیغاتی که می کوشند داعش را دارای پایگاه توده ای آن هم در میان زحمتکشان جلوه دهد آشکار است. به ویژه مردم ما می دانند که در دههٔ خونین ۶۰ و در شرایط جنایات داعشی این رژیم، همین بلندگوهای تبلیغاتی بورژوازی با نشان دادن صحنه های نمایشی نماز جمعه و آگراندیسمان آن از "حمایت توده ای" مردم می زدند، مساله ای که هیچ حقیقتی در آن وجود نداشت.

امروز نیز بر خلاف تحلیل های ننگین بورژوازی امپریالیستی و مریدان آن، این واقعیتی ست که از زمان خلق و عروج داعش، توده های تحت ستم و زحمتکش مسلمان خاور میانه بزرگترین قربانیان جنایات داعش و اربابانشان بوده اند. از طرف دیگر مطالعه ترکیب نیروهای داعش نشان می دهد که به جز مزدوران و افسران سابق رژیم صدام حسین، شمار زیادی از مزدوران غربی حرفه ای در صفوف این نیرو وجود دارند که وظیفه تعلیم و تربیت مزدورانی دیگری را به عهده گرفته اند که توسط بلاک واتر و دیگر سازمان های نظامی دست ساز امپریالیسم آمریکا از اقصی نقاط جهان عضو گیری و از کانال های مختلف به عراق و سوریه اعزام می شوند. همچنین مطابق گزارشات متعدد انتشار یافته، استخدام مزدوران یمنی و افغانی و سعودی و الجزایری و ... و آموزش آنان قبل از اعزام به عراق و سوریه در خاک اردن توسط واحدهای آموزش دهنده آمریکایی در سالهای ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ بخش دیگری از پروژه تامین نیرو برای داعش و تقویت آن را تشکیل داده است. همه می دانند نکته ای نیز در اینجا قابل تأکید است که اکثر این نیروها که با اسم رمز آموزش "نیروهای میانه رو" ایزدیسون سوریه توسط آمریکا تجهیز و تسلیح شدند بلافاصله پس از ورود به خاک سوریه با سلاح ها و امکانات خود به النصره و داعش پیوستند و صفوف این نیروی مزدور اهریمنی را تقویت کردند. مثال دیگری از خود رسانه های غرب نیز بیانگر آن است که بخشی دیگر از نیروی تشکیل دهنده

جنگ، آن هم جنگی "طولانی" با یک دشمن جهانی "نابود نشدنی" و به طور مشخص داعش، نیاز نظام بحران زده سرمایه داری جهانی در شرایط فعلی ست. در پاسخ به این نیاز طبقه حاکم در فرانسه به همراه همپالگی هایش در آمریکا و انگلیس برای خروج از بحران اقتصادی شدیدی که سیستم شان گرفتار آن می باشد به شدت مشغول جنگ افروزی و بحران سازی در سراسر دنیا می باشند. جنگ با داعش یک نیاز حیاتی نظام حاکم در شرایط بحران است و تبلیغات حول "اعلان جنگ" با داعش و تشدید عملیات جنگی در سوریه و عراق در حالی ست که این توافق عمومی حتی در میان بخشی از "بالایی ها" وجود دارد که نظام سرمایه داری در یکی از وخیم ترین بحران های خود دست و پا می زند.

داشت؟ مگر این طور نیست که داعش با وجود تمام ظرفیت های جنایتکارانه و امکانات و قابلیت های ضد خلقی اش به لحاظ قد و قواره به قول معروف "انگشت کوچک" صدام حسین جنایتکار محسوب نمی شود؟

سئوالات فوق، طبیعتاً هر ذهن حقیقت جویی را منطقاً به سوی مسالهٔ بعدی رهنمون می کند و آن این که چه قدر **های واقعی ای در پشت سر داعش وجود دارند که در یک سال و نیم گذشته جلوی نابودی داعش و یا کمتر از آن تضعیف و خنثی سازی این نیروی کوچک اهریمنی را گرفته و اجازه نمی دهند تا از صحنه خارج شده و خطر آن از بین برود؟ این کدام ضرورت هاست که بقای داعش را توسط حامیان آن الزام آور و جنایات آن نظیر کشتار پاریس را توجیه می کند؟** اما قبل از این که به این سؤال پاسخ دهیم اجازه دهید که یک ادعای دیگر مبنی بر این که راز بقای داعش در داشتن یک پایگاه مردمی در میان توده های تحت ستم منطقه می باشد را مورد بررسی قرار دهیم تا معلوم شود که آیا واقعیت چنین است و یا برعکس بند ناف داعش به امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن و حمایت های دریافتی از این کمپ ضد خلقی وصل می باشد؟

این روزها حدود یک و نیم سال از عروج داعش و تحولاتی که این نیروی مخوف و جنایتکار را از یک جریان ناشناخته در عرض مدت کوتاهی به یک نیروی بزرگ و پر قدرت و حاکم بر سرزمینی به مساحت بریتانیا نمود، می گذرد. مطالعه این روند فاکت های زنده و غیر قابل انکاری در رابطه با چهره واقعی و ضد خلقی داعش و اربابان این نیروی وابسته به امپریالیسم را با وضوح تمام به معرض نمایش گذارده است. پروسه عروج و عملکرد داعش در طول این مدت نشان داده که داعش بر خلاف سناریوهای فریبکارانه ای که بورژوازی می

"چپ و کمونیست" هم می خوانند تکرار می گردد. در این تحلیل این گونه جلوه داده می شود که اساس تضادهای کنونی جهان، به اصطلاح نبرد ایدئولوژیها و فرهنگ و "شیوه زندگی" بین مسلمانان "عقب افتاده" و "اسلام ارتجاعی" از یک سو با ارزش های "سکولاریزم" و "پیشرفت" و "آزادیهای" غربی یا به عبارتی دیگر تضاد بین اسلام یا بنیادگرایی اسلامی یا ارزش های غربی ست.

با توجه به این واقعیت که جدال اندیشه ها و ایدئولوژی ها قائم به ذات نبود و خود انعکاسی از تضادهای طبقاتی هستند، در این تحلیل پایه مادی جدال های ایدئولوژیک مورد ادعا نشان داده نمی شود و از این رو چنین تحلیلی دارای پایه علمی نیست. اما با وجود این بیاید برای یک لحظه بپذیریم که امپریالیسم آمریکا و شرکایش به راستی به خاطر "ایدئولوژی"، یعنی دفاع از ارزش های "سکولاریزم" و "پیشرفت" و "آزادیهای" غربی با داعش می جنگند. در این صورت به طور طبیعی سئوالات متعددی مطرح می شوند. اگر صورت مساله این است؛ اولاً پس چرا همین قدرت هایی که برای سکولاریزم یقه درانی می کنند خود تامین کنندگان مالی اصلی پروژه های "قانونی" مسجد سازی و مراکز اسلامی سازی در غرب و عامل اصلی فضا دادن به مسلمانان و فعالیت های مذهبی آنان می باشند- آن هم در حدی که در سال های اخیر سابقه نداشت؟ آیا این قدرت ها نمی دانند که همین مساجد و مراکز اسلامی یکی از مهمترین مراکز پرورش و آماده سازی نیروهائی است که از کشورهای غربی برای داعش عضوگیری می شوند؟ چرا در زیر حمایت های همین سیستم حاکم بویژه در سال های اخیر دسته های عاشورا و ... در خیابان های بزرگترین شهرهای قلب تمدن و سکولاریزم نظیر لندن و تورنتو و ... با حمایت پلیس به شیوه ای که در سابق کمتر سابقه داشت براه می افتند و برای اسلام و ارتجاع تبلیغ می کنند؟

در ثانی اگر جنگ امپریالیسم آمریکا با داعش یک جنگ واقعی به معنی تلاش برای نابودی آن است، چرا امپریالیسم آمریکا با وجود برخورداری از یک قدرت عظیم و بی همتای نظامی و تاسیسات ماهواره ای و امکانات "جنگ ستارگان" و با وجود داشتن ائتلافی از ۶۰ کشور نتوانسته نه تنها داعش - این خطرناک ترین دشمن خود را - نابود کند بلکه حتی قادر نشده آن را تضعیف سازد و یا چشم انداز نابودی کوتاه مدت آن را ارائه کند؟ و چرا برعکس مدام از طولانی بودن جنگ با داعش دم می زند؟ چرا وقتی آمریکا برای ساختن اولین پایه های "نظم نوین جهانی" خود برغم موج مخالفت میلیونی توده ها به عراق حمله کرد، ارتش آمریکا تنها به چند روز وقت برای نابود کردن حکومت صدام حسین، ارتش بزرگ و مجهز آن و تمام ساختار های جامعه عراق نیاز

رسماً پرونده شکایتی را تنظیم و به سازمان ملل برد.

۶- یکی دیگر از منابعی که حیات و رشد داعش را تضمین کرده است، حمایت‌های مالی قطر و عربستان، دو رژیم‌ی که هر یک از مظاهر آشکار وابستگی به امپریالیسم آمریکا بوده و مجری سیاست‌های این قدرت در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای می‌باشند، به این نیروی جنایتکار و وابسته است. تاجایی که از داعش به حق به عنوان "فرزند قطر و عربستان" نام برده می‌شود. نقش دولت ترکیه، عضو مهم ناتو، در پشتیبانی و تسلیح و تغذیه داعش و خرید نفت از آن نیز به قدری آشکار است که کمتر کسی به جز مقامات ترکیه و اربابانش آن را انکار می‌کنند. باز کردن راه‌های ارتباطی برای رفت و آمد داعش و بویژه در جریان جنگ ضد خلقی اش علیه توده‌های رزمنده‌گرد در کوبانی که با رسوایی و شکست داعش خاتمه یافت، مداوای مجروحان داعشی در خاک ترکیه و انواع دیگر حمایت‌ها بخشی از وظایف ترکیه در پیشبرد سیاست‌های دولت آمریکا در رابطه با حفظ داعش تا به امروز بوده است. در این زمینه نیز اخیراً نتایج تحقیقاتی که توسط "دانشگاه کلمبیا" در شهر نیویورک با موضوع "تحقیق در باره ارتباط بین دولت ترکیه با داعش" انتشار یافته، لیستی شامل حدوداً ۵۰ مورد از همکاری‌های نظامی ترکیه و داعش شامل حمایت‌های لجستیکی، ترابری، دارویی، تسلیحاتی، آموزشی، مالی و نفتی را منتشر کرده که از تهیه و تامین سلاح تا **حضور واحد های ارتش ترکیه در کنار مزدوران داعش** در جنگ را با استناد به اسناد و شواهد مختلف ثابت کرده است.

با در نظر گرفتن حقایق فوق‌الذکر، اکنون در رابطه با این امر که کدام ضرورت هاست که بقای داعش را توسط حامیان آن الزام آور و جنایات آن نظیر کشتار پاریس را توجیه می‌کند می‌توان پرسید که آیا اگر وجود داعش برای پیشبرد سیاست‌های ضد خلقی دولت آمریکا ضروری نباشد این دولت نمی‌تواند با تحت فشار گذاردن رژیم‌های دوست و متحد و در واقع وابسته به خود، جلوی رشد و گسترش داعش را گرفته و با قطع حمایت‌هایی که شماری از آنها در فوق بر شمرده شد به سرعت این جریان اهریمنی را نابود سازد؟ و به قولی مغز نیروهای سازمان دهنده حوادث تروریستی ای نظیر کشتار پاریس را متلاشی سازد؟ جواب این پرسش برای هر وجدان آگاهی روشن است. اما همه می‌بینند که دولت آمریکا نمی‌خواهد به چنین اقدام طبیعی مورد انتظار به قول خود "جامعه بین‌المللی" دست یازد. چرا که سرمایه‌گذاری دولت آمریکا بر روی پروژه بنیاد گرایی اسلامی و آخرین بازی گر نقش آن یعنی داعش جنایتکار بسیار سنگین تر و مهم تر از این انتظارات است.

برای یک لحظه بپذیریم که امپریالیسم آمریکا و شرکایش به راستی به خاطر "ایدئولوژی" یعنی دفاع از ارزش‌های "سکولاریزم" و "پیشرفت" و "آزادبهای" غربی باداعش می‌جنگند. اگر صورت مساله این است؛ اولاً پس چرا همین قدرت‌هایی که برای سکولاریزم بقیه درانی می‌کنند خود تامین‌کنندگان مالی اصلی پروژه‌های "قانونی" مسجد سازی و مراکز اسلامی سازی در غرب و عامل اصلی فضا دادن به مسلمانان و فعالیت‌های مذهبی آنان می‌باشند- آن هم در حدی که در سال‌های اخیر سابقه نداشت؟ آیا این قدرت‌ها نمی‌دانند که همین مساجد و مراکز اسلامی یکی از بهترین مراکز پرورش و آماده سازی نیروهائی است که از کشورهای غربی برای داعش عضوگیری می‌شوند؟

با تمامی امکانات مالی و تسلیحاتی و نظامی آن به چنگال داعش - توطئه‌ای که دولت وقت عراق آن را به فرماندهان آمریکایی ارتش عراق نسبت داد- نقطه عطفی در رشد سریع داعش و تقویت چشمگیری آن در عراق ایجاد شد که بدون نقش آفرینی نیروهای امپریالیستی جهت صعود داعش چنین موقعیتی امکان‌ناپذیر می‌نمود. در مقابل، دولت آمریکا آشکارا این تحول را نادیده گرفت و نه تنها به هیچ اقدام بازدارنده یا واکنش سریع دست نزد بلکه چنان عمل کرد که گویی داعش باید ابتدا قوی می‌شد و بعد می‌بایست با این مخلوق، به مقابله برخاست.

۴- آمریکا در مقابل موج انتقادات در مورد عدم اتخاذ اقدامات لازم جنگی برای جلوگیری از رشد و پیشرفت داعش، اعلام کرد که جنگ با داعش یک جنگ طولانی و بدون نیاز درگیر شدن نیروی زمینی آمریکا در آن است. با این اعلام و تأکید بر این که آمریکا در حال حاضر قصد مقابله با داعش را ندارد، امپریالیسم آمریکا در واقع به داعش جهت گسترش نیرو و تقویت خود چراغ سبز نشان داد. از آن پس تجمع نیرو و پیشروی‌های برق‌آسای داعش در قلب مناطق عراق و سوریه که همگی در زیر چشم ارتش آمریکا و ماهواره‌های آن تحقق یافت و سپس دستیابی این جریان دست‌ساز به یک در آمد نفتی گزارش شده ۵۰ میلیون دلاری در ماه به این نیروی اهریمنی و ضد خلقی کیفیت‌های جدیدی بخشید.

۵- علاوه بر همه واقعیات فوق، در طرف یک و نیم سال اخیر که جنگ بین داعش با نیروهای مختلف حاضر در ائتلاف آمریکا شدت گرفته است، هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی در موارد متعددی در مناطق عراق برای نیروهای تحت فشار قرار گرفته‌ی داعش که در حال جنگ با ارتش عراق و یا نیروهای دیگر بوده‌اند، تسلیحات و مهمات به زمین پرتاب کرده‌اند. رسوایی ناشی از این امر آن قدر بالا گرفت که دولت عراق

داعش را نه توده‌های تحت ستم مسلمان منطقه بلکه نیروهای مزدور شاغل در ارگان‌های سرکوب قدرت‌های دولتی تشکیل می‌دهند که از نقاط مختلف جهان سربازگیری می‌شوند. در همین رابطه روزنامه نیویورک‌تایمز در مطلبی به تاریخ ۲۲ نوامبر نوشت که اعضای بحرینی گروه تروریستی داعش، از نزدیکان خاندان آل خلیفه و یا نیروهای امنیتی این کشور هستند و گروه تروریستی داعش در بحرین، بر خلاف آمریکا، انگلیس و فرانسه، از میان جمعیت به حاشیه رانده شده نیرو نمی‌گیرد بلکه؛ "در بحرین، این گروه جهادی‌های داوطلب را در میان ساختار حاکمیت پیدا می‌کند." بنا به گزارش این نشریه هم اکنون یکی از فعالان "حقوق بشر" بحرینی به نام "رجب" به دلیل افشای رابطه بین "ارتش بحرین" با داعش در زندان به سر می‌برد!

www.nytimes.com/2015/11/26/opinion/the-islamic-states-bahraini-backers.html?_r=0

از سوی دیگر، برغم تمامی فریبکاری‌های اشاعه یافته در روایات رسمی در مورد منابع حمایت‌کننده از داعش، واقعیات و فاکت‌های گوناگون نشان داده‌اند که در طول این مدت این امپریالیست‌ها و در راس آنها امپریالیسم آمریکا بوده‌اند که به کمک سگان زنجیری خود در منطقه یعنی رژیم‌های وابسته قطر، عربستان، بحرین، یمن، اردن، ترکیه و ... در جریان یک تقسیم کار کاملاً آشکار و حساب شده تمامی شرایط لازم برای خلق و تامین نیروی داعش و تقویت و تجهیز و تسلیح آن را فراهم نموده و امکانات لازم برای اعمال جنایتکارانه این دار و دسته وابسته و ضد خلقی در سراسر خاور میانه و فراسوی آن را مهیا نموده‌اند. نمونه‌های زیر تنها بخشی از واقعیات را بیان می‌کنند:

۱- سال گذشته نتایج یک گزارش از سوی کمیته بررسی در مجلس آمریکا در مورد داعش اعلام کرد که از آگوست ۲۰۱۳ یعنی از زمانی که داعش با برپایی کمپ‌های نظامی در قلب مناطق صحرایی غرب عراق مشغول آموزش نیروهای خود بود دولت عراق با انتقال این اخبار به دولت آمریکا خواهان بمباران این مناطق و حمله به تروریست‌ها با استفاده از هواپیماهای بی‌سرنشین آمریکایی شد. ولی این درخواست‌ها به طور آگاهانه از سوی دولت اوپاما هیچ‌گاه پاسخ مثبت نگرفتند. (<http://thehill.com/policy/defense/213091>)

۲- نیروهای کرد حکومت اقلیم کردستان پس از سقوط ناگهانی موصل اعلام کردند که ماه‌ها پیش از اشغال موصل توسط نیروهای داعش، آنها نسبت به تجمع این نیروی تروریست و سازمان‌های جاسوسی انگلیس گزارش و هشدار داده بودند ولی دولت نامبرده هیچ‌گونه اقدامی در این زمینه انجام نداد.

۳- کمی بعد در نتیجه فرار ارتش عراق از موصل و سقوط این شهر بزرگ استراتژیک

نابودی داعش را ندارد" چرا که "نشست و برخاست با اردوغان یعنی تقویت داعش!"

حنایت تروریستی پاریس فرصتی ست که یک بار دیگر نشان می دهد بدون درک حقیقت وابستگی داعش به امپریالیسم و منافع زمینی ناشی از وجود و تحرکات این نیرو که در پیوند نزدیک با محافل قدرت و دستگاه های امنیتی امکان بقا یافته است، تنها باید در آسمان به دنبال منافع و دلایل رویدادهای جاری گشت. امری که فرصت طلبان و نادانان چنین می کنند و در بهترین حالت تکرار کننده ناشی "تحلیل های" بورژوازی در مورد داعش می باشند. وظیفه انقلابیون واقعی ولی، نشر حقیقت و دفاع از آن است.

امپریالیستی ست. داعش نیرویی تبهکار برای پیشبرد جنگ نیابتی از سوی آمریکا با قدرت های امپریالیستی رقیب در منطقه، بویژه روسیه است که در چارچوب این بحران با ارباب بزرگتر بر سر حفظ و توسعه بازارها و منطقه نفوذ رو در رو شده اند. مضافاً آن که داعش یک ابزار مخوف و ضد انقلابی برای سرکوب جنبش های دمکراتیک و واقعا ضد امپریالیستی توده های تحت ستم خاور میانه است. در یک کلام داعش زاییده قدرت های امپریالیستی به رهبری آمریکا به منظور پیشبرد سیاست های تجاوزکارانه و ضد خلقی آنها ست. این حقایق آن قدر آشکار و غیر قابل کتمان است که حتی صدای برخی از شرکا و رقبای دولت آمریکا را در آورده تا جایی که سخنگویان آنها از جمله روزنامه گاردین می نویسند "غرب قصد

امپریالیسم آمریکا در شرایط بحران کنونی نظام سرمایه داری هیولایی را خلق کرده و پرورده که منافع دراز مدت و چند جانبه ای را برای این قدرت جهانی و شرکایش برآورده می کند. به دلیل همین منافع است که آمریکا با یک دست به طور کنترل شده و حساب شده با داعش می جنگد و درست در همان حال با چند دست شرایط بقا و تقویت این نیروی اهریمنی را مهیا می سازد و جلوی نابودی و محو آن از صحنه معادلات سیاسی جاری را می گیرد. چنین توازن نیرویی به طور اولی امکان بقا و بازتولید شرایط کنونی یعنی شرایط بسط روزمره فضای ناامنی و جنگ که لازمه بقای نظام سرمایه داری ست را فراهم می سازد. داعش ابزاری برای غلبه بر بحران اقتصادی مرگبار گریبانگیر نظام

معنای بُرد - بُرد

در توافق هسته ای!

با گذشت هر چه بیشتر زمان از "توافق هسته ای" بین آمریکا و جمهوری اسلامی، هر روز نمونه های بیشتری از نتایج واقعی و اهداف این توافق، روشن می گردد. این نمونه ها همچنین محتوای واقعی ادعاهای طرفین در مورد موقعیت "برد - برد" در برجام را نشان می دهد. در تازه ترین نمونه به گزارش پایگاه خبری "گلوبال ترید مگ"، جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا از سوی وزارت امور خارجه این کشور با یک قرارداد توزیع و فروش نوشابه که در ماه سپتامبر ۲۰۱۵ بین شرکت تولیدکننده نوشیدنی آرکای و یک شرکت ایرانی منعقد شده، موافقت کرد.

این قرارداد به دنبال توافق هسته ای بین جمهوری اسلامی و دولت های ۱+۵ که به برجام معروف شده حاصل گردیده است. از آن جا که از دهه ۱۹۹۰ تاکنون صادرات نوشیدنی های تولیدشده توسط شرکت های آمریکایی به ایران ممنوع بوده است این مجوز که اخیراً اجرایی شده، اجازه صدور نوشابه ها و آبجوهای بدون الکل تولیدی شرکت آمریکایی آرکای به ایران را امکان پذیر نموده است.

دیوید آنجل، معاون امور فروش شرکت آرکای در این باره گفت: "اکنون نوشیدنی های آرکای در دسترس ۱۰۰ میلیون مصرف کننده ایرانی خواهد بود". وی افزود: "این به نفع همه است. ما نوشیدنی های شیرین مان را از آمریکا به ایران صادر خواهیم کرد. این موجب ایجاد فرصت های شغلی بیشتر برای کارگران آمریکایی خواهد شد، این یک وضعیت برد - برد است."

در محکومیت کشتار ساکنان اردوگاه لیبرتی

توسط جمهوری اسلامی!



روز گذشته در اثر پرتاب ده ها موشک به اردوگاه لیبرتی، محل استقرار افرادی از سازمان مجاهدین خلق ایران که در خاک عراق تحت نظارت کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل به سر می برند، ۲۳ تن کشته و تعداد دیگری نیز مجروح شدند. با توجه به همکاری دولت عراق با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و در شرایطی که این رژیم امکان سازماندهی

نیروهای مزدور مسلحی چون "جیش المختار" و اخیراً "حشدی شعبی" را در عراق پیدا کرده است، جای تردید نیست که جنایت اخیر در لیبرتی توسط رژیم جمهوری اسلامی با حمایت دولت عراق صورت گرفته است. حمله جنایت بار اخیر و حملات دیگری از این نوع که هر بار منجر به کشته و زخمی شدن شماری از مجاهدین مستقر در عراق گشته و هر بار محکومیت های ظاهری مقامات آمریکایی و مسئولین سازمان ملل را به دنبال داشته است، نشان می دهد که برغم تمامی این اعلام "محکومیت" ها و "ضمانت" های قدرت های امپریالیستی در حفاظت از جان و امنیت ساکنان اردوگاه لیبرتی، رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در عمل "ضمانت" های لازم از سوی این قدرت ها و دولت عراق برای تداوم اقدامات جنایتکارانه اش در کشتار و سرکوب پناهندگان ساکن این اردوگاه را در اختیار دارد.

از طرف دیگر تداوم این حملات وحشیانه و خون های ریخته شده که بیانگر موقعیت شدیداً ناامن افراد وابسته به سازمان مجاهدین در عراق می باشد، این سؤال را در مقابل رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران - که برای رسیدن به قدرت چشم به حمایت امپریالیسم دوخته است - قرار می دهد که حداقل پس از توافق سال ۲۰۱۱ چه واقعیت هائی و یا چه مصالحی مانع از خارج کردن افراد تحت مسئولیت این سازمان از عراق گشته است؟

در سال ۲۰۱۱ بر اساس توافق رهبری مجاهدین با دولت عراق، مقرر شد که اعضای این سازمان به تدریج از کمپ اشرف به اردوگاه لیبرتی انتقال یافته و از آن جا نیز تدارکات انتقال آن ها به دیگر کشورها فراهم شود. در هر حال به رغم هر نظری که در باره ماهیت و سیاست های غیر انقلابی مجاهدین می توان داشت باید حمله وحشیانه جمهوری اسلامی به نیروهای مجاهدین - که به عنوان پناهنده در عراق شناخته شده اند - و کشتار آنان را به مثابه یک اقدام جنایت کارانه، شدیداً محکوم نمود و تأکید کرد که ضمانت نیروهای مرتجع به جمهوری اسلامی در ارتکاب به جنایت اخیر به طور آشکار به معنی نقض قوانین بین المللی در رابطه با حقوق پناهندگان می باشد.

چریکهای فدایی خلق ایران که همواره از حقوق پناهندگان و حفظ جان و سلامت آنان دفاع کرده اند، کشتار وحشیانه مجاهدین مستقر در اردوگاه لیبرتی را از طرف رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، هم چون دفعات قبل شدیداً محکوم کرده و حفظ امنیت و انتقال آنان به یک مکان امن را حق طبیعی و انسانی آن ها می دانند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

چریکهای فدایی خلق ایران

۳۰ اکتبر ۲۰۱۵

تبلیغات فربکارانه در باره هجوم هواداران چریک‌های فدایی خلق به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۵۷!

دهند نشان داده و می گوید که: "اما امروز تاریخ نویسان" و رسانه های حاکمیتی عامدانه آن اقدام را به حساب جریان فدائی می گذارند. در حالی که نه مسئولین وقت سازمان نه اعضا و کادرهای سازمان به چنین اقدامی دست زده بودند."

همانطور که می بینیم یک اقدام مشخص ضدامپریالیستی آنهم در بعد از گذشت بیش از سه دهه، چنین نیروهای ضد مردمی و پروامپریالیسم را به تکاپو واداشته است تا حرکت

طرفداران راستین چریک‌های فدائی خلق در حمله به سفارت آمریکا را انکار نموده و خود که نه فقط طرفدار چریک‌های فدائی خلق نبودند بلکه به واقع در ضدیّت با آنها و با دوز و کلک به درون آن سازمان راه یافته بودند از آن حمله میرا سازند. واقعیت این است که هواداران راستین خط ضد امپریالیستی چریک‌های فدائی خلق در آن زمان با حمله به سفارت آمریکا خواست توده های میلیونی ایران را منعکس می نمودند که فریاد می زدند "بعد از شاه نوبت آمریکاست". مردم و هواداران راستین چریک‌های فدائی خلق با فریاد چنین شعارهایی و با حمله به سفارت آمریکا بر خلاف اپورتونیست ها و خائنین لانه کرده در سازمان چریک‌های فدائی خلق بعد از قیام بهمن به خوبی می دانستند که بدون نابودی سلطه امپریالیستی در ایران، از آزادی و رهائی از ظلم و ستم هم سخنی در میان نخواهد بود. با توجه به توضیحات بالا بهتر است به تبلیغات جمهوری اسلامی در این زمینه باز گردیم.

با فرارسیدن ۱۳ آبان و سالگرد مضحکه اشغال سفارت آمریکا در تهران به وسیله "دانشجویان خط امام" در سال ۵۸ دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی به روال هر ساله برنامه هائی جهت یادآوری این اقدام و تأکید بر ژست های ریاکارانه ضد آمریکائی سردمداران جمهوری اسلامی راه انداخت. در این چهارچوب خبرگزاری فارس مصاحبه ای با عزت الله ضرغامی یکی از دانشجویان "خط امام" آن زمان که بعدها ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی سالها ریاست صدا و سیمای

به گزارش *کستان ۲۴* اگرچه تصور همگان این است که اولین تسخیر سفارت در ایران، در سال ۵۸ و توسط دانشجویان بیرو خط امام اتفاق افتاد ولیکن اسناد تاریخی خلاف این را نشان می دهد تا قبل از آنکه دانشجویان بیرو خط امام، سفارت آمریکا را اشغال کنند، دویاز این سفارتخانه اشغال شد. یک بار در دی ماه ۵۷ و قبل از انقلاب و بار دوم در ۲۴ بهمن یعنی در روز بعد از پیروزی انقلاب.

خبرگزاری ها اشغال سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن را چنین گزارش دادند که «در ساعت ۱۰:۳۰ صبح روز ۲۵ بهمن در *** همان زمانی که مهندس بازرگان وزیران و معاونین خود را به خبرنگاران معرفی می کرد، یک گروه از افراد مسلح احتمالاً از هواداران سازمان مارکسیست انقلابی موسوم به چریک‌های فدائی خلق ایران به سفارت آمریکا در تهران حمله بردند.



**حمله به سفارت
آمریکا توسط
هواداران
چریک‌های فدایی
خلق
در ۲۵ بهمن ۵۷!**

روز جمعه ۱۵ آبان ماه ۱۳۹۴ خود را موظف دید که در رابطه با این یادآوری توضیح داده و شرکت چریک‌های فدائی در حمله به سفارت آمریکا را تکذیب کند. او البته برای اعلام این تکذیب دست به دامان یکی از همپالگی های خود یعنی ماشالله فتاح پور شد و اعلام کرد: برای روشن شدن نقش سازمان در این رویداد، من به مسئولین وقت مراجعه کردم. آن ها هر گونه نقش سازمان در تسخیر سفارت آمریکا را تکذیب نمودند. رفیق مهدی فتاپور در مصاحبه با کارانلاین اعلام کرد: "من در آنروزها مسئولیت ستاد سازمان در تهران را بر عهده داشتم. هیئت اجرایی و مسئولین ستاد نه تصمیمی برای حمله به سفارت آمریکا گرفته بودند و نه سازمان در روز ۲۵ بهمن ۵۷ به چنین اقدامی دست زد." آقای خلیق در ادامه این توضیحات چون می داند که به هر حال هواداران چریک‌های فدائی خلق به سفارت آمریکا حمله کرده اند و حتی فیلم این اقدام نیز موجود بوده و پخش شده است و به همین دلیل هم نمی توان این واقعیت را به هیچ وسیله ای لاپوشانی نمود در ادامه تکذیب نامه خود می گوید: "این امکان وجود دارد که تعدادی از هواداران جنبش فدائی در اقدام برای اشغال سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ یا مردم مسلح همراه شده باشند. آنزمان هواداران بدون ارتباط با سازمان، فعالیت گسترده ای داشتند و راساً به این و یا آن اقدام دست می زدند." بعد از این توضیح رنجش خود را هم از کسانی که این اقدام را به سازمان فدائی آن زمان نسبت می

حمله هواداران چریک‌های فدائی خلق به سفارت آمریکا در روز ۲۵ بهمن سال ۱۳۵۷ یعنی درست چند روز بعد از قیام بهمن ماه از جمله رویدادهائی است که از سوی نیروهای مختلف سیاسی به شکل ها و با انگیزه های گوناگون مورد تحلیل و بررسی و تفسیر و مخصوصاً تحریف قرار گرفته است. ذوب شدگان در ولایت مطلقه فقیه همواره این رویداد را به وسیله ای برای کوبیدن کمونیستها و بخصوص چریک‌های فدائی خلق تبدیل کرده اند.

کارگزاران دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی با مقایسه حمله هواداران چریک‌ها به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۵۷ با مضحکه اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ چنین جلوه می دهند که اقدام چریک‌ها در مقایسه با حرکت دانشجویان خط امام حرکتی کوچک و نادیده گرفتنی بود که ارزش مبارزاتی خاصی نداشت. آنها در این قیاس مع الفارق با مقایسه یک حرکت ضد امپریالیستی واقعی از موضع کارگران و زحمتکشان با یک توطئه حساب شده درون حکومتی که تحت عنوان اشغال سفارت آمریکا شناخته شد، می کوشند هم آن حرکت انقلابی را در حاشیه قرار دهند و هم ماهیت ضد مردمی این اقدام حکومتی و از پیش طرح ریزی شده را دگرگونه جلوه دهند.

از سوی دیگر اکثریتی ها هم که تا دیروز خود را ذوب شده در "اردوگاه سوسیالیسم" نشان می دادند حال با سقوط شوروی و از دست دادن موقعیت ابرقدرتی سابقش، ریل عوض کرده اند و حال به قول همفکرانشان برای "تنها ابرقدرت جهان" خودشان را لوس می کنند. آنها امروز به هیچ وجه حاضر نیستند که در پرونده و سوابق سازمانی که اینها روزی در رأس اش قرار گرفته بودند کوچکترین ضدیّت با امپریالیسم آمریکا نوشته شود. به همین دلیل هم هست که به دنبال مصاحبه خبرگزاری فارس با عزت الله ضرغامی به مناسبت ۱۳ آبان و اشاره ضرغامی به هجوم "چریک‌های فدایی خلق به لانه جاسوسی" در روزهای اول انقلاب، آقای بهروز خلیق مسئول هیئت سیاسی - اجرایی سازمان اکثریت فوراً در

طور طبیعی آرایش چهره جلاد را سخت تر و مهم تر از قبل کرده است. هر چند کمترین تماس با جامعه بر هر بیننده ای روشن می کند که مردم ما دیگر تره هم برای چنین تبلیغات سراپا دروغ خرد نمی کنند، چرا که آنها در جریان بیش از سی سال سرکوب و دودوزه بازی جمهوری اسلامی در عمل دیده اند که هرگاه سردمداران جمهوری اسلامی بیشتر علیه آمریکا شعار می دهند در همان زمان در خفا دارند با سرعت بیشتری سیاست های آن را پیش می برند.

در خاتمه در مورد وحشت اکثریتی ها از یادآوری حمله توده های هوادار چریک های فدائی خلق به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ماه سال ۵۷ باید به تناقض گوئی آنها هم اشاره کرد. اکثریتی ها که قبلاً از قول ماشالله فتاوی که خود را مسئول "سناد سازمان در تهران" در آن روزها معرفی می کند به دروغ ادعا کرده بودند که "به نظر می رسید این حمله به ابتکار برخی کمیته ها یا نیروهای وابسته به رژیم سازمان داده شد". پس از افشای چنین ادعائی اکنون به پادشان افتاده که بگویند: "این امکان وجود دارد که تعدادی از هواداران جنبش فدائی در اقدام برای اشغال سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ با مردم مسلح همراه شده باشند. آن زمان هواداران بدون ارتباط با سازمان، فعالیت گسترده ای داشتند و راساً به این و یا آن اقدام دست می زدند". با تکیه بر این سخن آخر که واقعیتی در آن نهفته است باید از اینها پرسید که مگر بقیه فعالیت های انقلابی و ضدامپریالیستی که در آن زمان صورت می گرفت را همین هواداران "بدون ارتباط با سازمان" انجام نمی دادند؟ در آن زمان چنان فعالیت های افتخارآمیزی بود که همین خائنین رخنه کرده در سازمان چریک های فدائی خلق از آنها به نفع خود سوءاستفاده می کردند.

آنها در آن زمان سخنی در رد حمله توده های هوادار به سفارت آمریکا نمی زدند اما امروز که ذوب شدن در "تنها ابرقدرت جهان" را سیاست خود قرار داده اند به دست و پا افتاده اند که به گونه ای از انتساب آن به خود تبری جویند. این سخن نیز قابل تأمل است که "آن زمان هواداران بدون ارتباط با سازمان، فعالیت گسترده ای داشتند و راساً به این و یا آن اقدام دست می زدند". برآستی اگر در آن زمان همه هواداران سازمان زیر کنترل دارو دسته ای که بعداً "اکثریت" را شکل دادند قرار داشتند امروز ابعاد رسوائی آن رهبری به کجاها که نمی رسید. فریبرز سنجر - آبان ۹۴

مضحکه اشغال سفارت در ۱۳ آبان ۵۸!
بچه ها از روی در پریدند داخل و در را باز کردند. بعد ما وارد شدیم. به قول امام خمینی با اشغال سفارت آمریکا انقلابی بزرگتر از انقلاب اول اتفاق افتاد!



نشان می دهد که چه کسانی در واقعیت از مردم عقب بودند! آنهائی که با دیدن اوج گیری روحیات ضد امپریالیستی در میان مردم درست برای سوار شدن بر موج و فریب توده ها سعی کردند خود را همانند توده های دربند ایران، ضد امپریالیست جلوه دهند و از این رو به یاد حمله به سفارت آمریکا افتادند. تازه این اقدام موقعی صورت گرفت که موسوی خوئینی طرح حمله را از آمریکا برایشان به بیت خمینی آورد، یعنی طرح به واقع از آن امپریالیسم آمریکا بود که خلق های ایران به درستی آن را دشمن اصلی خود می خواندند. اما جدا از همه این واقعیت ها و خود این حقیقت که سرانجام چه بر سر داستان گروگانگیری کارمندان سفارت آمد و چگونه "ضدامریکائی" ها با رابرت مک فارلین مشاور امنیت ملی رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا - رونالد ریگان - نشستند و کیک اهدائی ریگان رئیس جمهور آمریکا را خوردند، در این مصاحبه ضرغامی معلوم می شود که وی وظیفه مشخص دیگری هم بر دوش دارد. او باید تلاش کند با توجه به رسوائی "نرمش قهرمانانه" خامنه ای در جریان مذاکرات مربوط به پروژه هسته ای در مقابل قدرت های امپریالیستی با تکیه بر مضحکه اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ تا جایی که می تواند چاشنی پزهای ضدامپریالیستی سردمداران جمهوری اسلامی و بخصوص خامنه ای را در شرایط فعلی غلیظ تر کند.

این تلاش در شرایطی که خامنه ای علیرغم پیشبرد "نرمش قهرمانانه" یعنی سازش با آمریکا به صورت علنی قصد دارد از خود چهره ای ضدامریکائی هم ارائه داده و خود را مخالف مذاکره با آمریکا جلوه دهد، به

جمهوری اسلامی را به او محول کرد، انجام داد. در این مصاحبه ضرغامی تلاش نمود تا جایی که می تواند رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را ضدامریکائی جلوه دهد. البته چون در صحنه زندگی، این کمونیست ها هستند که پیگیرترین مبارزان ضدامپریالیست می باشند، این دانشجوی سابق خط امامی و یکی از مسئولین سفید کردن سیاهی های جمهوری اسلامی در این سال ها فراموش نکرد لگدی هم به چپ ها و چریک های فدائی بزند تا به خیال خود بهتر برای فریبکاری های خود فضا ایجاد کند. به همین دلیل هم نامبرده در این مصاحبه مدعی شد که "در روزهای اول انقلاب چریک های فدائی خلق به لانه جاسوسی هجوم برده و چند ساعتی در محل لانه جاسوسی حضور پیدا کردند اما این حضور تداوم نداشت و اصلاً چنین حرکتی رسمیت نیافت." و سپس علت "رسمیت" نیافتن و یا به قول این مصاحبه "دیده نشدن" این امر را چنین توضیح می دهد: "گروهک ها و به ویژه گروه های مارکسیستی پایگاه مردمی

نداشته و ندارند؛ آنها در یک فضای بسته روشنفکری سیر می کردند". او سپس در تحلیل انگیزه "گروه های مارکسیستی" در حمله به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۵۷ مدعی می شود که آن ها "به دنبال این بودند که یک حرکت این چنینی ترتیب داده و پیش دستی کنند اما نه تنها پایگاه مردمی نداشتند بلکه امام (ره) هم به آنها اعتماد نداشت. این گروهک ها چون از این دو بعد یعنی مردم و امام (ره) فاصله داشتند به هیچ وجه حرکتشان دیده نشد؛ از خیلی ها که سؤال کنید حتی پادشان هم نمی آید که چریک های فدائی چند ساعتی لانه جاسوسی را تسخیر کرده باشند" و سپس در تکمیل خوش خدمتی به ولایت مطلقه دار و شکنجه می گوید: "همین جا می توان نتیجه گرفت کلاً سابقه روشنفکری در ایران به ویژه در سازمان ها و گروه های سیاسی نشان دهنده این است که آنها همیشه از مردم عقب بودند."

برعکس چنین اراجیفی، هر کس به صحنه سیاسی ایران در سال ۵۷ نگاه کند پایگاه مردمی چریک های فدائی خلق را به عنوان واقعیتی غیر قابل انکار به چشم خواهد دید، واقعیتی که کذب تبلیغات دروغین سردمداران جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارد. بر هیچ کس پوشیده نیست که اتفاقاً با سقوط رژیم شاه و امکان برگزاری میتینگ های سیاسی، جامعه شاهد گردهمائی ها و میتینگ های پر جمعیت عظیمی بود که با وجود توده های وسیع هوادار چریک های فدائی خلق برگزار می شد.

در ثانی تنها مقایسه تاریخ حمله هواداران چریک های فدائی خلق در ۲۵ بهمن سال ۵۷ به سفارت آمریکا با اقدام حکومتی دانشجویان خط امام در ۱۳ آبان سال ۵۸

قدرت ها به وسیله آن کوشش نموده اند تا سیاست های ضد مردمی خود در منطقه را به پیش ببرند.

بدون شک همه نیرو هائی که هیولای داعش را شکل داده و باد در جثه نحیف اش می دمند علیرغم همه همدردی ها و اشک تمساح ریختن های آن ها در به وجود آمدن جنایت پاریس سهیم هستند. به همین دلیل هم باید این واقعیت را با مردم داغ دیده در میان گذاشت و با قاطعیت به آن ها گفت که اگر می خواهید مسبب این جنایت را بشناسید ، تبلیغات دروغین را کنار زده و توجه خود را به مسایل واقعی سوق داده و ببینید که از چنین اوضاعی و به طور کلی از جنگ و کشت و کشتار که امروز در خاورمیانه و به واقع در اقصی نقاط جهان جریان دارد چه نیروها و قدرت هایی سود می برند. اکنون در طول مدت بسیار کوتاهی که از جنایت غیر قابل توصیف تروریست ها در پاریس می گذرد بلندگوهای متعلق به راست ترین و افراطی ترین جناح های بورژوازی جهانی کوشیده اند تا با دمیدن در شیور ضرورت تشدید جنگ و دخالت نظامی قدرت های امپریالیستی در خاورمیانه و با گرفتن انگشت اتهام به سوی پناهندهگان محروم، فضای میلیتاریستی و ترس و ناامنی را هر چه بیشتر بر جامعه و افکار عمومی حاکم گردانده و زمینه های تعرض ضد مردمی دیگری را تحت عنوان "مبارزه با تروریسم اسلامی" به حقوق دموکراتیک کارگران و خلق های تحت ستم سازمان دهند. هم چنین توده های مردم در غرب امروز باید هشیار باشند و اجازه ندهند که خالقین داعش از جو رعب و وحشت ایجاد شده برای تیز کردن شمشیرهای خود استفاده کنند و به خصوص اجازه ندهند که آن ها تروریسم و حملات جنایتکارانه و شرارت آمیزی از آن نوع که همگان در پاریس شاهد بودند را مستمسکی برای تعرض آشکار به حقوق و آزادی های موجود در جوامع غربی قرار دهند.

بدون شک گذشت زمان زوایای گوناگون نا روشن رویداد نفرت انگیز در پاریس را روشن تر خواهد نمود. اما تا آن زمان باید ضمن محکوم کردن قاطعانه این جنایت به همه نیرو های آزادیخواه و انقلابی هشدار داد که تروریست پرور ها یعنی خالقین و حامیان بنیاد گرایی اسلامی نه می خواهند و نه می توانند ریشه ترور و تروریسم را نابود سازند، چرا که آن ها در شرایط تداوم و تشدید بحران اقتصادی خود به این هیولا برای توجیه "جنگ بی پایان" و اقتصاد جنگی خود نیاز دارند.

نابود باد هیولای تروریسم اسلامی و خالقین و حامیانش!

چریکهای فدایی خلق ایران
۱۴ نوامبر ۲۰۱۵

کشتار مردم بی گناه پاریس توسط

تروریست ها را محکوم می کنیم!



جمعه شب ۱۳ نوامبر ۲۰۱۵ در پاریس، پایتخت فرانسه یک سری حملات تروریستی رخ داد که در واکنش به آن ، دولت فرانسه ضمن اعلام سه روز عزای عمومی در سراسر کشور وضعیت فوق العاده برقرار نمود؛ و رئیس جمهور این کشور از بستن مرزهای فرانسه سخن گفت. بر اساس گزارشات منتشر شده، در جریان این اقدامات وحشیانه تروریستی تاکنون ۱۲۹ نفر کشته و بیش از ۲۵۰ نفر مجروح شده اند که تعداد زیادی از مجروحان در حالت وخیم بسر برده و با مرگ دست و پنجه نرم می کنند. به دنبال این جنایت دهشتناک، جریان بنیادگرای اسلامی موسوم به داعش که خود را "دولت اسلامی" می خواند مسئولیت این حملات را برعهده گرفت و رئیس جمهور فرانسه از این اقدام به عنوان "اعلام جنگ حکومت اسلامی به فرانسه" یاد کرد.

در جریان این عملیات هماهنگ و بدقت طراحی شده ، ۶ نقطه از پاریس مورد حمله تروریست ها قرار گرفتند. از جمله سه انفجار در اطراف ورزشگاه فوتبال "استادیهوم فرانسه" در حومه شمالی پاریس رخ داد ، آن هم در زمانی که تیم های فوتبال آلمان و فرانسه در حال یک بازی دوستانه بودند و اعلام شد که تروریست ها با استفاده از کمربند انفجاری دست به حمله انتحاری زدند. یکی دیگر از هدف های سازماندهندگان این کشتار، تیراندازی در اطراف چند رستوران در شمال شرق پاریس و مورد دیگر، گروگانگیری در سالن تئاتر "باتاکلان" بود که یک کنسرت موسیقی در آن بر پا شده بود. بیشترین تلفات در این کنسرت اتفاق افتاد چرا که تروریست ها که حدود ۱۵۰ نفر را در داخل این تئاتر به گروگان گرفته بودند بعد از حمله پلیس به سالن مزبور تعداد زیادی از گروگان ها را بیرحمانه کشتند.

گسترده و هماهنگی حملات تروریستی اخیر در پاریس و قساوت و ددمنشی ای که تروریست ها در پیشبرد برنامه های خود نشان دادند و تعداد باور نکردنی قربانیان این جنایت از جمله عواملی بودند که به حمله تروریستی ۱۳ نوامبر موقعیتی ویژه بخشیده و آن را با حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به برج های دوقلو در نیویورک قابل مقایسه کرده است. اما چه این حمله و چه حمله ای که در کمتر از یک سال پیش به نشریه فکاهی "چارلی ابدو" در پاریس صورت گرفت افکار عمومی نه فقط مردم فرانسه بلکه مردم کل جهان را شدیداً بر آشفته است. آن ها محقانه می پرسند که پس از گذشت یک سال از شکل گیری داعش یا آن طور که در رسانه های رسمی از آن یاد می شود "دولت اسلامی" در شرایطی که دولت های بزرگ غربی و دست نشاندهگان آن ها ائتلافی از بیش از ۶۰ کشور تشکیل داده و ظاهراً به قصد نابودی آن می جنگند ، به چه دلیل این دارو دسته تروریست نه تنها نابود نمی شود بلکه حتی تضعیف هم نشده و هر روز فوی تر از روز پیش دست به اعمال خونین و جنایتکارانه جدیدی می زند؟! این سنوالی است که امروز همه جهانیان آن را مطرح می کنند به خصوص که می بینند که علیرغم همه تبلیغات جنگ با داعش و در حالی که دولت فرانسه هم خود یکی از قدرت هائی است که در ائتلاف ضد داعش سهیم می باشد ، این نیرو با قدرت تمام امکان یافته نه تنها در سوریه و عراق بلکه در پایتخت فرانسه قدرت نمائی ای چنین خونین و ددمنشانه به منصف ظهور برساند.

اگر به مقطع ظهور داعش در کمتر از یک سال پیش برگردیم خواهیم دید که فاکت های کاملاً مشخص و عینی وجود دارند که بیانگر آنند که دولت های امپریالیستی و در رأس آن ها آمریکا نقش مستقیمی در ساخته شدن این "هیولا" ی اهریمنی داشتند. بر این اساس تنها نگاهی به لیست نیرو هائی که مدعی جنگ با داعش هستند نشان می دهد که اتفاقاً همان دولت هائی در این لیست قرار دارند که داعش را خلق کرده اند و یا بطور مستقیم و غیر مستقیم به تداوم حیات آن کمک کرده و می کنند. بنابراین همین واقعیت خونینی که امروز در مقابل چشم جهانیان در پاریس به وجود آمد نشان می دهد که این ادعای دولت های غربی که گویا خواهان نابودی داعش هستند و در این راه تمام توان نظامی و امنیتی خود را به کار انداخته اند با واقعیت انطباق ندارد؛ و حقیقت آن است که داعش را نمی توان توسط داعش پروران نابود کرد. به واقع تنها با نادیده گرفتن واقعیت چگونگی شکل گیری داعش و عوامل تداوم حیات و گسترش آن و با پا گذاشتن روی حقیقت می توان با سادگی فکر کرد که گویا آمریکا و ترکیه و قطر و عربستان و ... خواهان نابودی هیولائی هستند که خود آفریده اند، هیولایی که این

نابود باد بنیاد گرایی اسلامی و خالقین و حامیانش!

اینک که بحث بر سر تاریخ چگونگی پاسخ دادن به این پرسش می باشد اجازه بدهید که اشاره ای کنم به شرایطی که این بحث را شکل داد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به سبب اختناق و سرکوب های شدید از طرف حاکمیت، تمام سازمان های ملی و ضد امپریالیستی از هم پاشیدند و به سبب فقدان جریان ها و سازمان های مبارز و انقلابی که در صف خلق باشند، جامعه ایران دچار یک رکود شدید مبارزاتی شد. حزب توده گر چه خود را مارکسیست - لنینیست می خواند اما به قول رفیق احمدزاده تنها "کاریکاتوری" از یک حزب مارکسیست - لنینیست بود. خیانت های این حزب و عدم پاسخگویی جریانات عمده مبارزاتی به نیازهای جنبش انقلابی توده ها، نسل جدید روشنفکران انقلابی را به سوی پیدا کردن راه های جدید سوق داد. با مطالعه تاریخ آن زمان متوجه می شویم که چون حزب طبقه کارگر در صحنه مبارزه وجود نداشت و چون خود کارگران هم فعالیت مبارزاتی شدیدی نداشتند، بخش بزرگی از روشنفکران انقلابی آن زمان معتقد بودند باید به میان کارگران رفت تا در این صورت هم آنها را آگاه و تشویق به مبارزه کرد و هم، شرایط تشکیل حزب طبقه کارگر را مهیا نمود. اما سرکوب و اختناق دیکتاتوری، درست همین راه ها را به بن بست رسانده بود.

در چنین شرایطی در اواخر دهه ۴۰، رفقای انقلابی و حامیان واقعی طبقه کارگر که از وضع موجود ناراضی بودند به دنبال راه کاری برای ادامه مبارزه علیه حکومت شاه و شکستن آن جو خفقان و بی اعتمادی حاکم، و در پی شیوه ای از مبارزه بودند تا به کارگران و توده ها نشان دهند که اوضاع آنگونه هم نیست که دیگر نشود کاری کرد و باید با همین وضع سوخت و ساخت؛ و همین طور به دنبال آن بودند تا در ادامه، توده ها و در رأس آنها کارگران را هم به میدان مبارزه بکشانند و با اتحادی سراسری حکومت شاه را به زیر بکشند.

همین اهداف سبب شد تا رفقای انقلابی دست به حرکت هایی بزنند. همان طور که می دانیم رفقا پویان، مفتاحی و احمدزاده گروهی را تشکیل داده و شروع به تحقیق و بررسی های سیاسی - اجتماعی در سطح جامعه کردند. و از طرف دیگر هم "گروه جنگل" بود؛ که هر دو گروه در نهایت تحقیقات خود، به نتیجه ای واحد در شکل مبارزه رسیدند و آن چیزی جز مبارزه مسلحانه نبود. بر اساس تئوری مبارزه مسلحانه که رفقا احمدزاده و پویان آن را تدوین کردند، جدا از تبلیغات رژیم شاه و تاثیرات شکست های مبارزات پیشین و خیانت های حزب توده، این دیکتاتوری بود که اجازه نمی داد کارگران در جریان مبارزات خود به خودی متشکل شده و روشنفکران انقلابی با آنها ارتباط بگیرند، بنابراین در گام اول وظیفه پیش رو اعمال



پیام فدایی: آنچه در زیر می آید طرح بحثی در مورد شرایط ایجاد حزب طبقه کارگر است که در یکی از جلسات آموزشی تشکیلاتی، توسط رفیق صمد، ارائه شده است. این طرح بحث از حالت گفتار به نوشتار تبدیل شده و به این وسیله در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

اشاره کردم در هیچ کجا از نوشته هایشان نمی بینید که بگویند اصولا درست شدن حزب به چه الزاماتی نیاز دارد. هر کسی که این نوشته ها را بخواند و هر کس این ایده ها را بررسی کند می فهمد که گره گاه این مساله یعنی چگونگی تشکیل حزب طبقه کارگر به طور طبیعی برمی گردد به همان پرسش اساسی ای که در جنبش کمونیستی ایران از چند دهه قبل هم مطرح بوده است؛ یعنی این پرسش که حزب طبقه کارگر چگونه بوجود می آید؟ همان پرسشی که سرانجام چریک های فدایی خلق ایران یک پاسخ مشخص و درست به آن دادند.

روشن است که هیچ کس ضرورت وجود حزب طبقه کارگر را نفی نمی کند؛ چون حزب ابزاری ست که انقلاب طبقه کارگر را رهبری می کند و آن را به پیروزی می رساند. تجربه نشان داده است که بدون حزب، طبقه کارگر نمی تواند "انقلاب اجتماعی" را به سرانجام برساند. ولی بحث بر سر این مساله کلی نیست. مساله مشخص این است که الزامات تشکیل حزب، آن هم در شرایط ایران چیست؟ یعنی در شرایط سلطه یک دیکتاتوری عریان که هیچ تشکیلی را تحمل نمی کند و صفوف کارگران در پراکندگی کامل قرار دارد، چگونه می توان "حزب طبقه کارگر" را تشکیل داد؟

در جنبش کمونیستی ایران می توان گفت که دو نظر از دیرباز در این زمینه وجود داشته است. یک نظر این بوده است که روشنفکران انقلابی وارد کارخانه ها شده و در محیط های کارگری و در میان کارگران کار می کنند؛ از این طریق کارگران را "آگاه" کرده و سندیکا و اتحادیه درست می کنند؛ خلاصه مجموعه سندیکاها و اتحادیه ها را سراسری کرده و با آنها "حزب" تشکیل می دهند. وقتی هم حزب درست شد در یک شرایط مطلوب و مناسب، با اعتصاب و بعد هم با قیام مسلحانه انقلاب می شود و کارگران به رهائی می رسند. این درست همان حرف هایی ست که رفیق پویان در کتاب اش به "متافیزیکی" بودن آن اشاره کرده است. نظر دیگر هم پاسخی است که تئوری مبارزه مسلحانه به این پرسش می دهد.

امروز هر وقت که به سایت های اینترنتی و یا فیسبوک و یا نشریاتی که نیروهای چپ مخالف جمهوری اسلامی منتشر می کنند و در آنها راجع به طبقه کارگر بحث می شود، نگاه کنیم، می بینیم که یکی از موضوعات اصلی بیشترشان این است که باید "حزب طبقه کارگر" درست شود تا مشکلات طبقه کارگر ایران حل شود. حتی این جریاناتی که به اسم جنبش کارگری، و یا دفاع از جنبش کارگری کار می کنند و همیشه اطلاعیه می دهند، جوهر حرف اشان این است که حزب درست می شود و حزب هم انقلاب را برپا و هدایت می کند. اما آنها دیگر به این نمی پردازند که این حزب قرار است چگونه و در چه پروسه ای درست شود. چه روندهایی باید پیش برود تا حزب در جریان آن درست شود. به عنوان مثال در نشریه تدارک حزب انقلابی (در این لینک <http://nashriye.com/?cat=3>) چندین مطلب راجع به "حزب انقلابی" وجود دارد که در تمامی آنها همه گونه توضیحی در باره خصوصیات حزب مورد نظر وجود دارد به جز یک توضیح واقعی و تشریح یک راه عملی روشن برای چگونگی تشکیل آن در شرایط فعلی ایران؛ یعنی زیر سلطه دیکتاتوری جمهوری اسلامی.

برای نمونه در یکی از نوشته های این نشریه تحت عنوان "نکاتی چند درباره ضرورت سازماندهی و حزب انقلابی" نویسنده با گردآوری گوشه هایی از نظرات جرج لوکاج از کتاب "تاریخ و آگاهی طبقاتی" با این که از مارکس نقل قول می کند که "فلیسوفان فقط جهان را به شیوه های گوناگون تفسیر کرده اند، اما مسئله بر سر تغییر آن است"، هیچ راهی برای تغییر واقعیت دیکتاتوری در ایران و در نتیجه هموار کردن راه عملی تشکیل حزب ارائه نمی دهد. در کل می خواهم بگویم که اگر مساله حزب طبقه کارگر یک مساله ضروری و حیاتی ست، و اگر یک مساله مشخص مبارزاتی ست، اما هیچ کدام از جریانات فعلی مبلغ "ضرورت تشکیل حزب" حتی وارد بحث چگونگی تشکیل این "حزب" هم نمی شوند.

ما می دانیم که برای درست شدن هر پدیده ای یک سری الزامات وجود دارد اما در مورد جریاناتی که در بالا به آنها

برخوردهای زنده جمهوری اسلامی در سرکوب کارگران دارید دیگر به این موضوع نمی پردازم) برای پاسخ به این پرسش باید به واقعیت ها برگردیم. همه به خوبی می دانیم که جمهوری اسلامی ستار بهشتی را که نه می خواست حزب طبقه کارگر درست کند و نه به تشکیلی وابسته بود و نه کاری غیر از دفاع از کارگران کرده بود را، به آن وضع فجیع به قتل رساند. **جمهوری اسلامی هر چهار کارگری که دور هم جمع شوند و بخواهند فقط حرف حقوق صنفی خود را بزنند و اصلاً کاری هم به سیاست نداشته باشند را می گیرد، شلاق شان می زند و به زندان می اندازد.** جمهوری اسلامی حتی تحمل اعتصاب و حرکت کارگری مسالمت آمیز را هم ندارد و اخیراً در قراردادهای جدید کارگری به کارگران از ابتدا اعلام می شود که اگر اعتصاب کنید مزد دورانی که برای آن کار کرده اید هم، دیگر به شما تعلق نمی گیرد! آیا این رژیم با این مشخصات امکان می دهد که کارگران، سندیکا و اتحادیه درست کنند و بعد هم با تکیه بر آن تشکل ها، حزب بسازند؟

به نظر من وقتی این شرایط واقعی را می بینیم، در پاسخ به آن پرسش که چگونه می توان در ایران شرایط تشکیل حزب را آماده کرد، این پاسخ همچنان درست است که پروسه تشکیل حزب در ایران بر بستر اعمال قهر انقلابی امکان پذیر است. این پاسخ خودش را در واقعیت نشان داده و هر روز هم نشان می دهد. همه به خوبی می دانیم که **حزب طبقه کارگر در ایران امکان ندارد که مانند اروپا از طریق مبارزات مسالمت آمیز شکل بگیرد، زیرا که جمهوری اسلامی آن را سرکوب کرده و در نطفه خفه می کند.** درست است که جامعه کارگری در ایران امروز فرق کرده و تعدادشان بسیار زیادتر شده است، یا این که ما هر روز با اعتصابات و اعتراضات کوچک و بزرگ کارگری مواجه ایم، ولی اگر قرار است که کسی بخواهد با این دیکتاتوری موجود تقابل کند و جو جامعه را عوض بکند و شرایطی را برای رشد جنبش کارگری و تشکل آن به طرف سندیکا و اتحادیه و حزب تسهیل کند، راهی جز مبارزه قهرآمیز ندارد.

در جریان رشد مبارزه قهرآمیز است که جو جامعه عوض می شود و سازمان های کمونیستی امکان حیات و بقا می یابند و جنبش های خود به خودی مردمی و اعتراضات و اعتصابات کارگری امکان رشد و عمق پیدا می کنند و در زیر قدرت آتش قهر انقلابی است که امکان پابگری و مهم تر از آن تداوم حیات تشکل های کارگری ایجاد می شود و طبقه کارگر برای تشکیل حزب واقعی خودش امکان پیدا می کند.

برقرار کند. نظریه ای که می کوشد برای نشان دادن صحت و واقع بینی خویش مطلقاً از امکانات حقیر موجود پا فراتر نگذارد، عملاً به دامان یک سوبژکتیویسم آشکار می غلطد. او که به آینده می اندیشد ولی هیچ وسیله ای برای رسیدن به آن را در اختیار ندارد، متافیزیک "لحظه مناسب" را به کمک می طلبد و از آن برای رسیدن به آینده پل می سازد، پلی که تنها در یک ذهن غیر دیالکتیک می تواند بنا شود. این تئوری که می خواهد با عرضه خود به صورت یک فرمول به درستی خویش دقت ریاضی ببخشد، بیش از همیشه از واقعیت، از دیالکتیک انقلاب فاصله می گیرد. مطالعه به اضافه سازمان، بدون هیچ تلاش انقلابی برای رشد آن به اضافه لحظه مناسب مساوی حزب طبقه کارگر؛ و حزب طبقه کارگر به اضافه شرایط مطلوب مساوی انقلاب." (رفیق پویان کتاب ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء) متأسفانه امروز هم مدافعان کلی گوی "ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر" حتی وارد این بحث چگونگی تشکیل حزب در شرایط جمهوری اسلامی نمی شوند. و اصلاً نمی گویند که چگونه قرار است این حزب در شرایط دیکتاتوری مذهبی قهرآمیز حاکم بر ایران درست و تشکیل شود. در مقابل، برخی از نیروها بدون هر ارتباطی با طبقه کارگر خودشان را حزب طبقه کارگر نامیده اند و نیروهائی هم حزب طبقه کارگر را در خارج از کشور و بر روی کاغذ درست کرده اند. به این ترتیب ما الان یک عالمه حزب داریم!

به خوبی می دانیم که جریانی می تواند نام حزب طبقه کارگر را روی خودش بگذارد که حداقل بخشی از طبقه کارگر را متشکل کرده باشد، حداقل به طور زنده با دسته جاتی از کارگران در برخی از کارخانه ها ارتباط داشته باشد و آن کارگران، رهنمودهای این حزب را عملی کنند. اما هیچ کدام از این احزاب چنین خصوصیتی را ندارند. در نتیجه تمام این احزاب از آنجا که نه کمترین ارتباطی با بخشی از طبقه کارگر ایران دارند و نه هیچ بخشی از طبقه کارگر را سازماندهی کرده اند؛ در کل احزابی فلابی هستند و مشخصات حزب طبقه کارگر را ندارند. به همین ترتیب می بینیم که امروز خیلی ها روی کاغذ نام خودشان را گذاشته اند "حزب" ولی هیچ بویی از حزب نبرده اند، همانطور که برخی ها اتحادیه و یا خیلی ها روی کاغذ سندیکا درست کرده اند که در واقعیت یا وجود ندارند و یا اگر هم نامی از آن ها هست عملکرد سندیکا را در میان کارگران ندارند. حالا اگر کسی بخواهد به طور واقعی و مسئولانه بحث بکند اولین پرسشی که باید به آن پاسخ دهد همان مساله ای است که در ابتدا به آن اشاره کردم: حزب طبقه کارگر در شرایط مشخص ایران که وجه مشخصه اش سرکوب هر نوع تشکیلی است، چگونه می تواند درست شود؟ (چون می دانم که هر کدام از شما مثال های زیادی از

قهر انقلابی برای شکاف انداختن در سد دیکتاتوری و جاری کردن مبارزات توده ها بود. به این ترتیب **بنیانگذاران سازمان چریک های فدایی خلق ایران پس از بررسی های گوناگون، در مقابل نظر رایج، راهی را مطابق با شرایط عینی و ذهنی جامعه نشان دادند. آنها به این موضوع پرداختند که اولاً حزب یعنی تلفیق جنبش کارگری با آگاهی سوسیالیستی؛ و سپس گفتند طبقه کارگر در زیر دیکتاتوری و فرهنگ مسلط طبقه حاکم در پراکندگی به سر می برد. در چنین موقعیتی ما برای این که بتوانیم به شرایط تشکیل حزب طبقه کارگر برسیم باید مبادرت به اعمال قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه کرده و با قهر انقلابی و اعمال قدرت، جو مسلط بر طبقه کارگر را عوض کنیم؛ و به این ترتیب طبقه کارگر امکان پیدا می کند تا به صحنه آمده و در زیر قدرت آتش انقلابیون، خود را سازمان دهد. به این ترتیب چریک ها یک پاسخ مشخص به این پرسش دادند و فقط به حرف هایی از این دست که "حزب طبقه کارگر" خوب است، لازم است و ... بسنده نکردند.**

درستی پاسخ چریک ها در جریان عمل نشان داده شد و کارگران چه در زمان شاه و چه در زمان انقلاب دسته دسته به طرف سازمان روی آوردند و نشان دادند که این راه برای بسیج طبقه کارگر و امکان تشکیل حزب راه درستی بوده است؛ راهی که خدمات بسیار بزرگی به امر تشکل کارگران نمود و اگر ادامه می یافت راه تشکیل این حزب را هموار می کرد. اما شوربخانه با خیانت باند حاکم بر سازمان چریک های فدایی خلق ایران پس از قیام بهمن ۵۷ و رها کردن آن نظرات، چنین نشد.

اجازه دهید که با رجوع به خود بنیانگذاران این تئوری، ببینیم در مورد مساله حزب چه می گویند. رفیق پویان می گوید، "در این تئوری (منظور تئوری سیاسی کارهاست) قرار است جبر تاریخی از طریق عملکرد یک رشته عواملی که برای ما غیر قابل تبیین هستند، تشکیل حزب را عملی سازد و باز قرار است تا در "شرایط مطلوب" پیشاهنگان پرولتاریا که وحدت یافته اند، مبارزه را بر توده تحمیل کنند. "لحظه مناسب" یا "شرایط مطلوب" در این تئوری مفاهیمی متافیزیکی هستند که بی آن که هیچ چیز را توضیح دهند به خدمت گرفته شده اند تا بر روی ضعف های آشکار آن موقتاً پرده کشند، به خدمت گرفته شده اند تا بین تلقی و تحلیل انتزاعی این تئوری و واقعیت رابطه ای برقرار کنند. اما اگر حلقه این ارتباط چیزی متافیزیکی است، پس بی شک این رابطه هرگز واقعی و ارگانیک نخواهد بود. این نیز بسیار طبیعی است که تئوری ای که از واقعیت عینی اخذ نشده باشد، طبعاً هم نمی تواند با واقعیت عینی رابطه ای درست

خوبش نقش به سزائی در گسترش صفوف رفقای هوادار سازمان در این شهر ایفاء نمود. ایجاد جنبش دانش آموزی ۱۹ بهمن که هر روز عمق و وسعت بیشتری در میان توده های منطقه پیدا می کرد از اولین اقدامات رفقای بندرعباس و از جمله رفیق مهشید بود. به تدریج در کنار این فعالیت ها، هسته های چریک شهری نیز شکل گرفت، هسته هایی که فعالیت های انقلابیشان جو سیاسی شهر را کاملا به نفع جنبش انقلابی و علیه رژیم دگرگون نمود. در آن زمان رفیق مهشید با اینکه متاهل و در انتظار اولین فرزند خود بود اما در پیوستن به این هسته ها لحظه ای درنگ نکرد. او پس از تولد فرزندش در بهمن سال ۵۹ برای ایفاء نقش هر چه انقلابی تری در پیشبرد فعالیت های این هسته ها زندگی مخفی خود را شروع کرد و تا زمان دستگیری به آن ادامه داد. انتقال موجودی بانک هائی که رفقا به منظور پیشبرد اهداف مبارزاتی در بندرعباس مصادره می کردند به تهران از جمله فعالیت های وی در این دوره بود. به دنبال سازماندهی چند هسته در تهران رفیق مهشید همراه با تعدادی از رفقا به تهران منتقل شد. این هسته ها در حالیکه در جهت شناسائی چند بانک برای مصادره آنها حرکت می کردند وظیفه تهیه پایگاه های مناسب را هم در مقابل خود داشتند. در جریان همین تلاش ها بود که پس از یورش پاسداران به یکی از پایگاه های رفقا در کرج، رفیق مهشید نیز در روز سه شنبه ۱۴ مهرماه سال ۶۰ در دولت آباد کرج و در منزل یکی از اقوامش همراه با فرزندش دستگیر شد.

چریک فدائی خلق، رفیق مهشید معتضد در شرایطی در دست دژخیمان جمهوری اسلامی اسیر شده بود که فرزندش شیرخوار در بغل داشت. مسلم است که این امر شرایط بازجوئی و شکنجه ذاتی آنرا برای وی دو چندان سخت تر می کرد. به واقع دوران زندان رفیق، یکی از سخت ترین دوره های زندگی وی بود. اما رفیق مهشید با الهام از زنان کمونیست فدایی علیرغم همه این رنج ها و سختی ها ئی که کشید این دوران را هم همچون بقیه زندگی اش با افتخار به پایان رساند. سرانجام مزدوران رژیم رفیق را از تهران به بندرعباس منتقل کردند و در همان جا بود که حکم اعدام برایش صادر نمودند. به این ترتیب رفیقی که با تمام وجودش به کارگران و توده های ستمدیده عشق می ورزید و همه وجودش را صرف مبارزه برای تحقق آرمان های انقلابی کارگران و زحمتکشان نموده بود؛ رفیقی که همه زندگی انقلابی اش علیه سیاهی و ظلمت شب پرستان کهنه اندیش بود، به دست مزدوران امپریالیسم در زندان شهرک بندرعباس تیرباران شد و جانش را فدای آرمان های انقلابی اش نمود. آرمان هائی که نجات انسانها از فقر و ظلم و ستم طبقاتی در رأس آنها قرار دارد.



من یک زنم!

زنی که در سینه اش

دلی آکنده از زخم های چرکین خشم

است

زنی که در چشمان اش

انعکاس گل رنگ گلوله های آزادی

موج می زند!

چریکهای فدائی خلق و مواضع انقلابی آن برخاست. اما، وقتی وی پس از شکست قیام بهمن متوجه شد که رهبران آن سازمان به تحلیل ها و تئوری ها و خط مشی بنیانگذاران این جریان انقلابی پشت کرده اند، از آن سازمان روی برگردانده و آگاهانه به چریکهای فدایی خلق که در همان زمان ها صفوف خود را از آن جریان سازشکار جدا کرده بودند، پیوست.

در این مقطع خمینی و دارودسته اش با ریاکاری تمام، خود را نتیجه انقلاب و "انقلابی" جا می زدند و نیروهای سیاسی گوناگون نیز مردم را نسبت به این رژیم متوهم می ساختند. با این حال بخش های بزرگی از توده های مردم در مناطق مختلف ایران و از جمله در بندرعباس نسبت به خمینی و دارو دسته اش نظر مثبتی نداشتند چرا که می دیدند علیرغم انقلابی که صورت گرفته رژیم حاکم به کمترین اقدام انقلابی به نفع توده های مردم دست نمی زند. واقعیت آن بود که با سقوط سلطنت پهلوی، نظام ظالمانه موجود پابرجا ماند و دارو دسته ای به قدرت رسید که از سوی امپریالیست ها برای سرکوب انقلاب به حاکمیت رسانده شده بود. در این شرایط وظیفه بزرگی در مقابل نیروهای انقلابی قرار گرفته بود تا ماهیت رژیم تازه روی کار آمده را برای مردم تشریح کرده و با موج توهم و تحلیل های نادرست بخش هایی از جامعه نسبت به دولت پس از قیام به مقابله برخیزند؛ و چریکهای فدائی خلق اولین جریانی بودند که با درک این ضرورت به درستی آن را با مردم ایران در میان گذاشته و اعلام کردند که ماهیت رژیم جانشین رژیم شاه با رژیم قبلی تفاوتی ندارد و همانطور که شاه نوکر امپریالیست ها و در رأسشان امپریالیسم آمریکا بود خمینی و دارو دسته اش را نیز امپریالیست ها برای سرکوب انقلاب و حفظ منافع خود در ایران روی کار آورده اند.

رفقای بندرعباس و از جمله رفیق مهشید معتضد از اولین نیروهائی بودند که با درک حقانیت تحلیل های چریکهای فدائی خلق به این جریان انقلابی پیوستند. در این زمان رفیق مهشید معتضد در کنار دیگر رفقای بندرعباس با فعالیت های خستگی ناپذیر

به راستی که برای معرفی رفیق مهشید معتضد، زن فدائی و مادری که در زندان پس از تحمل شکنجه های وحشیانه دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی به وسیله آنها تیرباران شد، زیبا ترین توصیف همانا سروده زیبا و پر محتوای چریک فدائی خلق رفیق پریدخت آیتی (غزال) است که تحت نام "افتخار" و یا "من یک زنم" در جنبش ایران شناخته می شود.

رفیق مهشید معتضد، زنی مبارز و آزاده از سلاله چریکهای فدائی خلق بود که در سال ۱۳۳۸ در روستای فارغان واقع در شمال شرقی بندرعباس چشم به جهان گشوده بود. او روز یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۱ با شلیک گلوله پاسداران سیاهی بر پیشانی اش برای همیشه خانواده و یارانش را ترک نمود.

رفیق مهشید در یک خانواده مرفه دنیا آمد و علیرغم برخورداری از تمام امکانات رفاهی در زندگی اش هرگز مردمش را فراموش نکرد. به واقع او با اینکه معنای فقر را در زندگی خود نچشیده بود اما هرگز به آن زندگی پرفراه خود دل نیست. چرا که با توجه به آگاهی انقلابی ای که یافته بود عشق به ستمدیدگان با کینه به دشمنان آنها در وجودش عجین شده بود. او همچون خیلی از هم نسل های خود از نسل "انقلاب" بود و به همین دلیل هم فعالیت های سیاسی اش با اوج گیری تدریجی انقلاب در سال های ۵۶ و ۵۷ همزمان آغاز شد. او رفیقی تشنه آگاهی بود که با روحیه کنجکاوانه ای که داشت لحظه ای از مطالعه و تعمق در مسائل انقلاب باز نمی ماند؛ و درست به همین خاطر با شناختی که از مبارزین چریک به دست آورده بود به دفاع از سازمان

کرده در آن از پیام های معمولی و بدون رمز برای ارتباط میان تروریست ها استفاده شده بوده. پلیس فرانسه اعلام کرد که از طریق همین پیام ها و جی.پی.اس رمزگذاری نشده تلفن مزبور توانست محل دیگر اعضای حلقه تروریستی عامل واقعه پاریس را پیدا کند. از طرف دیگر اگر به گزارش های پلیس مراجعه کنیم، می بینیم که دستگاه های امنیتی فرانسه از قبل تروریست ها را می شناختند اما آنها را آزاد گذاشته بودند تا در روز روشن به چنان جنایتی دست بزنند. همین امر نشان می دهد که تروریست های پاریس همچون عاملین فاجعه ۱۱ سپتامبر نیویورک به قول معروف، "پشتشان گرم" بوده و در نتیجه نیازی نمی دیدند که در ارتباطات خود از رمز استفاده کنند.

بر مبنای اطلاعاتی که تاکنون پلیس پاریس از عوامل رویداد تروریستی ۱۳ نوامبر در این شهر منتشر کرده است، عاملین این جنایت اکثراً افرادی شناخته شده نزد پلیس بودند که بارها نیز به ظن اطلاع و یا کمک به عناصر تروریست بازداشت و بازجویی شده بودند. اما با این همه آزاد بودند و به همین دلیل هم موفق شدند در روز روشن و جلوی چشم پلیس و دستگاه های جاسوسی اروپا و آمریکا، به جنایت وحشتناکی دست زده و باز هم بهانه ای دیگر را (برای ادامه جنگ در گوشه و کنار جهان، و گسترش فضای سرکوب پلیسی در درون مرزها) در اختیار دولت های اروپایی و آمریکایی قرار بدهند.

در هر دو عملیات تروریستی نیویورک و پاریس، واقعیات متعددی پنهان نگه داشته شدند و به جای واقعیات، اطلاعات و گزارش های دروغ و غیرواقعی توسط دولت و پلیس به خورد جامعه داده شد. به عنوان مثال بر اساس گزارش های مؤثق رسانه های متعدد (بخصوص رسانه های آمریکایی) (۱) اکثر افرادی که در حادثه پاریس نقش داشتند (بخصوص فردی که گفته می شود رهبر گروه بوده) از مدتها پیش از ۱۳ نوامبر برای پلیس و سازمان اطلاعات فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی شناخته شده و زیر نظر پلیس قرار داشتند. اما پلیس و سازمان های امنیتی تا پیش از ۱۳ نوامبر هیچگونه اقدامی علیه این افراد شناخته شده نکرده و هیچ قدمی برای پیشگیری از وقوع چنین جنایاتی برنداشتند. (۲)

از طرف دیگر، مقامات دولتی آمریکا نیز اعلام کردند که چندین نفر از تروریست ها در لیست "ممنوعیت پرواز" آمریکا قرار داشتند، به این معنا که تروریست های پاریس برای سازمان های امنیتی آمریکا نیز شناخته شده بودند. بر اساس گزارش های رسمی، سازمان های امنیتی آمریکا، ترکیه و عراق از مدتها پیش از ۱۳ نوامبر، در رابطه با توطئه تروریستی در حال طرح



دست های پشت پرده اقدام تروریستی پاریس!

هم تاثیرات فاجعه بار روزمره اقدامات تبهکارانه آنها در لیبی و سوریه برای همگان قابل مشاهده است. حال ما همین عکس العمل را از جانب دولت های امپریالیستی اروپا پس از جنایت ۱۳ نوامبر پاریس می بینیم. امپریالیست های اروپایی به تقلید از الگوی آمریکا، خیلی سریع از عملیات تروریستی پاریس برای افزایش حضور نظامی خود در خاورمیانه و در همان حال تصویب قوانین اضطراری برای محدود ساختن حقوق و آزادی های اجتماعی مردم فرانسه استفاده کردند. به عنوان مثال دولت فرانسه یکی از ناو های هواپیمابر خود را به نام "شارل دوگل" به سواحل شرقی مدیترانه فرستاد و ۳۰ جت جنگنده را نیز برای بمباران به سوریه اعزام کرد.

دولت آمریکا نیز از حادثه تروریستی فرانسه برای سرکوب مخالفین و منتقدین خود بهره برداری کرده و به عنوان مثال مقامات دولتی در سخنرانی های متعدد اعلام کردند که واقعه تروریستی اخیر نتیجه فعالیت های ضداطلاعاتی "ادوارد اسنودن" (به عنوان مثال فاش کردن رمزگذاری های تولیدکنندگان گوشی های هوشمند و تجهیزات ارتباطی دیگر) بوده است. مقامات آمریکایی تلاش می کنند که این ادعای دروغ خود را بهانه ای کنند برای از میان برداشتن محدودیت های قانونی در امر جاسوسی دولت در امور شهروندان.

اما نگاهی به برخی از اطلاعات منتشر شده از حادثه تروریستی پاریس نشان می دهد که ادعای استفاده تروریست ها از شیوه های مثل رمزشکنی در وسایل ارتباطی، کذب محض است. بنا بر گزارشات پلیس فرانسه، هیچگونه مدرکی برای اثبات اینکه تروریست ها از رمزگذاری در ارتباطات خود استفاده کرده باشند، وجود ندارد. اتفاقاً برعکس، مدارک جمع آوری شده توسط پلیس نشان می دهد که ارتباطات تروریست ها کاملاً علنی بوده است. به عنوان مثال، بر اساس گزارش پلیس فرانسه یکی از تلفن های همراه تروریست ها در محل حادثه پیدا شده که پلیس ادعا

پس از واقعه تروریستی ۱۳ نوامبر در پاریس، در رسانه های وابسته به دولت های غرب کمپین وسیعی برای منحرف کردن افکار عمومی از ریشه ها و واقعیات این جنایت به راه افتاد. اما بررسی تحلیل ها و اخبار غیرواقعی و جعلی ای که از سوی سازماندهندگان این کمپین اشاعه داده می شوند، به نوبه خود می تواند برخی از حقایق پشت پرده را افشاء کند. رسانه های امپریالیستی در چهارچوب منافع خودشان به مقایسه دو واقعه تروریستی در نیویورک (۲۰۰۱) و پاریس (۲۰۱۵) پرداخته و به عنوان مثال به شیوه ای اغراق آمیز ابعاد این دو فاجعه را شبیه به هم جلوه دادند.

اما اگر دو حادثه تروریستی را نه بر اساس این تبلیغات بلکه به طور واقعی مقایسه کنیم، می بینیم که اتفاقاً اگر شباهتی بین آنها باشد همانا یکسان بودن شیوه برخورد دولت آمریکا و دولت فرانسه و همچنین دولت های اروپایی با این وقایع و استفاده های مشابه آنها از این جنایات برای گسترش جنگ در خارج از مرزهایشان و سرکوب مخالفین داخلی خود و یورش به آزادی های اجتماعی در درون مرزهایشان بوده است.

پس از یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱، دولت آمریکا علیرغم مخفی نگه داشتن واقعیات پشت پرده در رابطه با آن فاجعه، واقعه ای که هنوز هم به ابهامات موجود در تبلیغات رسمی در مورد چگونگی و دست های واقعی پشت آن پاسخ داده نشده است - این رویداد را به بهانه ای برای زیرپا گذاشتن منشور حقوق بشر و دیگر قوانین متعدد بین الملل در داخل و خارج آمریکا تبدیل کرد. به راه انداختن پانزده سال جنگ و کشتار و تجاوز دائم به مردم ستم دیده افغانستان و بعدها هم عراق که با دستاویز فاجعه ۱۱ سپتامبر صورت گرفت، یکی دیگر از نتایج آن رویداد تروریستی بود. یکی از بهانه های پوچ حمله به عراق رابطه دولت صدام با القاعده و دفاع این دولت از تروریسم بود. پس از عراق هم باز شاهد بودیم که دولت آمریکا و شرکا با دستاویز "مبارزه با تروریسم" چه جنایات غیر قابل توصیفی را در دیگر کشورهای منطقه مرتکب شدند، به صورتی که هنوز

ریزی، به دولت فرانسه هشدار داده بودند. (۲)

یکی دیگر از کسانی که گفته می شود در حادثه پاریس نقش داشته، (سامی امیمور) در اکتبر ۲۰۱۲ به اتهام شرکت در توطئه های تروریستی و تلاش برای پیوستن به داعش در یمن، توسط پلیس فرانسه دستگیر شده و پاسپورت او مصادره شده بود. اما در سال ۲۰۱۳ موفق شد در حالی که زیر نظر پلیس بود (!!) به سوریه سفر کند. فردی به نام "بلال هدفی" نیز که گفته می شود در سوریه با داعش همکاری داشته، زیر نظر پلیس بلژیک بوده و تلفن او پس از بازگشتش از سوریه، توسط پلیس شنود میشده است. فردی به نام "ابراهیم عبدالسلام" نیز (به عنوان یکی از وابستگان به "عبدالحمید اباود" که ادعا می شود از سران داعش در بلژیک است) برای پلیس این کشور شناخته شده بوده و بارها هنگام سفر به سوریه در مرز ترکیه بازداشت شده و به بلژیک باز پس فرستاده شده بود.

"عبدالحمید اباود" فردی که در ۱۹ نوامبر در درگیری مسلحانه با پلیس فرانسه کشته شد، و گفته میشود رهبر عملیات تروریستی پاریس بوده نیز از مدتها قبل به عنوان سخنگوی علنی داعش، زیر نظر پلیس بوده است. بر اساس گزارش "صدای آمریکا" او در یکی از مصاحبه هایش با یک مجله اینترنتی (به نام دابق) در ماه فوریه پز داده بود که می تواند در روز روشن در مقابل چشم پلیس بلژیک به عملیات مسلحانه دست زده و دستگیر هم نشود. او در آن مصاحبه گفته بود که "عکس و اسم من در خبرها بود، اما من توانستم در کشورشان بمانم، عملیاتی را علیه آنها طراحی کرده و به موقع نیز آنها را ترک کنم." او ظاهراً بارها توسط پلیس دستگیر شده و هر بار به دلیل "عدم شناسایی" (!!) آزاد شده بود. و این در زمانی بود که در یک دادگاه غیابی در بلژیک به جرم عضوگیری جوانان در عملیات تروریستی، به بیست سال زندان محکوم شده بود.

دلیل واقعی نامرئی بودن ظاهری افرادی مانند "عبدالحمید اباود" (که خود ادعا می کنند این "مقدس" بودن اهدافشان می باشد که آنها را از دید پلیس و دستگاه امنیتی قدرت های امپریالیستی پنهان نگه داشته) چیست؟ واقعیت این است که گروه های تروریستی ای که این افراد در آنها عضویت دارند، زیر نظر و با اطلاع دستگاه های امنیتی امپریالیستی به وجود آمده و رشد کرده اند. به عنوان مثال در زمانی که عبدالحمید اباود به عنوان یکی از اعضای داعش در جنایات این گروه

ضد خلقی در سوریه نقش داشت، داعش عامل سی.آی.ا. در عملیات نظامی آمریکا علیه اسد در سوریه (و تحت حمایت قدرتهای امپریالیستی اروپا) بود. داعش یکی از ابزارهای امپریالیست ها برای رسیدن به اهدافشان در خاورمیانه بوده و هست، و این ادعا نیز که گویا داعش پس از اشغال موصل (در ژوئن ۲۰۱۴) به دشمن آمریکا تبدیل شد، با واقعیت انطباق ندارد. به عنوان مثال از همان زمان که ارتش های "ائتلاف" دست ساز آمریکا به ظاهر مناطق تحت کنترل داعش را بمباران می کردند اما در واقعیت صدمه ای به داعش نرزه و بمب ها را روی اهداف بی ارزشی در سوریه می ریختند، کاملاً مشخص بود که داعش یکی از مهمترین ابزار امپریالیست ها برای رسیدن به اهدافشان محسوب می شد. واقعیت این است که داعش در حال حاضر نیز، در هر موقعیتی که قرار دارد، یکی از سرمایه های امپریالیست ها محسوب می شود.

اگر به واقعیت ها توجه داشته باشیم، به روشنی میبینیم که ریشه گروه های تروریستی و بنیادگرای اسلامی همچون القاعده، داعش و شاخه های متعدد آنها را باید در طرح ها و عملیات جاسوسی- نظامی سازمان های اطلاعاتی قدرت های امپریالیستی جستجو کرد. همانطور که امروز کاملاً روشن شده، گروه القاعده از آن دسته از نیروهای عرب تشکیل شد که عوامل اجرایی اهداف ارتش آمریکا در دهه ۱۹۸۰ در افغانستان (برای ساقط کردن دولت تحت حمایت شوروی سابق) بودند. هسته های اولیه داعش نیز با حمایت دولت آمریکا و هم پیمانان آن در زمان جنگ و اشغال عراق به وجود آمدند. و سپس داعش مطابق خواست آمریکا مبنی بر تغییر رژیم سوریه به یک نیروی تروریستی قدرتمند در داخل و خارج مرزهای عراق و سوریه و عامل اصلی پیش بردن اهداف امپریالیست ها در منطقه (حداقل در عراق و سوریه) تبدیل شد. از طرف دیگر، حملات تروریستی که توسط گروه های دست ساز امپریالیست ها در داخل خاک آنها انجام می شوند، به بهانه ای برای گسترش بیشتر قدرت و نفوذ دستگاه های جاسوسی-امنیتی قدرت های امپریالیستی (به ویژه سی.آی.ا. و اف.بی. آی) و سود بردن از قساوت های مزدوران داعش در جهت حفظ منافع طبقه حاکم بر جهان تبدیل شده اند.

واقعیت این است که همین حد از اطلاعات بسیار محدودی که در رابطه با واقعه پاریس (و همچنین یازده سپتامبر نیویورک) در اختیار افکار عمومی قرار گرفته روشن می کند که هدف و منافع عملیات جاسوسی دستگاه های اطلاعاتی امپریالیستی و عملیات تروریستی گروه های بنیادگرای اسلامی، هر دو در چهارچوب اقتصادی-سیاسی-نظامی، به

یک نقطه مشترک و یک تقاطع منافع می رسند.

واقعیت موجود تاکنون دو موضوع غیرقابل انکار را به ما نشان داده اند. اولاً این که تبلیغات رسمی در رابطه با حادثه پاریس و دیگر رخدادهای تروریستی، اساساً بر پایه جعلیات بوده و هدفشان منحرف کردن افکار عمومی از واقعیت و کشاندن آنها به سمت حمایت از دولت ها و دستگاه های جاسوسی و ادعاهای آنها بوده است. دوماً، گروه های تروریست بنیادگرایان اسلامی زاده سیاست های دولت های امپریالیستی (و جنگ های وحشیانه آنها علیه توده های مردم خاورمیانه و آفریقا و آسیای مرکزی) بوده و توسط آنها تغذیه و تقویت شده اند وبدون حمایت های مستقیم و غیر مستقیم، علنی و غیر علنی آنها قادر به ادامه حیات و ارتکاب به چنین جنایات کثیف و ضد خلقی ای نمی گردند. تجربه عروج بنیاد گرایی اسلامی و دار و دسته های آن نشان می دهند که دولت های امپریالیستی اساساً بنیادگرایی اسلامی را به عنوان دستاویزی برای تشدید هرچه بیشتر جنگ های امپریالیستی و پیش بردن منافع خود در مناطق ژئوپولیتیک خارج از مرزهای خود، و همچنین اعمال دیکتاتوری در درون مرزهای خود، مورد استفاده قرار داده و می دهند.

آبان ۹۴

سهیلا دهماسی

زیرنویس ها:

(۱) این نکته نیز قابل توجه است که چنین اطلاعاتی را آن دسته از رسانه های آمریکایی و اسرائیلی (مانند نیویورک تایمز، واشنگتن پست، کانال تلویزیونی سی.ان.ان، صدای آمریکا، و غیره) مطرح کرده اند که به عنوان رسانه هایی شناخته میشوند که رابطه ی نزدیکی با سازمان های اطلاعاتی امپریالیستی دارند.

(۲) به عنوان مثال یکی از تروریست ها (اسماعیل عمر مصطفی) از سال ۲۰۱۰ برای دولت فرانسه شناخته شده بوده و در سال ۲۰۱۳ در لیست امنیتی پلیس فرانسه قرار داشته است.

(۳) رجوع کنید به بخشی از سخنرانی "دیک (ریچارد) دوربین" سناتور منطقه ایلونویز که در واشنگتن پست شماره ۱۹ نوامبر منتشر شده است. و رجوع شود به عنوان مثال به سخنرانی او در لینک زیر که به ضرورت برداشتن موانع قانونی سر راه جاسوسی سی.آی.ا. علیه شهروندان آمریکا اشاره می کند.

<http://www.gettyimages.ca/detail/video/illinois-senator-richard-durbin-says-the-terrorist-news-footage/497871068>

بنیاد گرایی اسلامی. ابزار گسترش سلطه امپریالیستی ست!

جان هادسون : او رهبر تیم غواصان بود. زمان انفجار بمب ها توسط او تعیین شد. و برای سی سال او از انظار مخفی ماند و از این راز که در آن شبی که کشتی "جنگجوی رنگین کمان" غرق شد ، واقعا چه گذشت ، محافظت کرد.

جان لوک کیستر : به عنوان مامور سازمان مخفی ، ما هرگز در باره ماموریت مان صحبت نمی کنیم.

جان هادسون : ولی بالاخره او سکوت خود را می شکند.

جان لوک کیستر : ما آدم کشان بی رحم و سنگدلی نیستیم. ما برای حفظ جان زندگی افرادی که در عرشه کشتی "جنگجوی رنگین کمان" بودند ، نهایت سعی خودمان را کردیم.

جان هادسون : از نقطه نظر تو ، آیا قسمت ماموریت تو با موفقیت انجام گرفت؟

جان لوک کیستر : نه ، برای من این ماموریت موفقیت آمیز نبود.

جان هادسون : ژوئیه ۱۹۸۵ ، کشتی "جنگجوی رنگین کمان" وارد بندر واتیماتا در آکلند شده بود تا در اعتراض علیه انفجار آزمایشی بمب هسته ای توسط کشور فرانسه ، به همراه کشتی هائی که آماده ملحق شدن به کاروان کشتی های دیگر گروه "صلح سبز" در ناحیه "مورورا آتول" بودند ، بپیوندند.

پیتر ویل کاکس (کاپیتان کشتی "جنگجوی رنگین کمان") : ما آماده شده بودیم که به جزایر "پولی نزی فرانسه" محل اعتراض به انفجار آزمایشی بمب هسته ای توسط کشور فرانسه ، حرکت کنیم.

جان هادسون : ولی دولت فرانسه فکر دیگری در سر داشت. به سیزده نفر از اعضای سازمان مخفی دولت فرانسه (دی جی اس ای) ماموریت داده شد تا کشتی "جنگجوی رنگین کمان" را قبل از ترک بندر آکلند غرق بکنند.

پیتر ویل کاکس (کاپیتان کشتی "جنگجوی رنگین کمان") : فرانسوی ها همیشه ادعا کردند که آن ها نمی خواستند کسی را کشته باشند. ولی به نظر من ، یا آن ها بی نهایت بی کفایت بودند و یا این که اگر هم کسی در آن حادثه کشته می شد ، برای آن ها اهمیتی نداشت.

جان هادسون : درست قبل از نیمه شب دهم ژوئیه ۱۹۸۵ ، دو بمب منفجر شدند. بمب اول سوراخی به وسعت دو متر مربع در موتورخانه کشتی ایجاد کرد. بمب دوم که کمی کوچکتر بود به زیر کشتی که به مثابه ستون فقرات آن محسوب می شود ، چسبیده شده بود.

پیتر ویل کاکس : من مطمئن هستم که قدرت انفجار دوم بود که "فرناندو پیرا" را در کابین خودش محبوس کرد و موجب غرق شدن و مرگ او شد.

جان هادسون : دو روز بعد از بمب گذاری ، کار آگاهان پلیس ، به دنبال خبر محرمانه فردی ، دو مامور مخفی فرانسوی - دومینیک پریور و آلن مافارت - که با پاسپورت های جعلی به عنوان دو

افشای جزئیات یکی از جنایات دولت فرانسه

بعد از گذشت سی سال



کشتی سازمان "صلح سبز"



تصویر کشتی پس از انفجار توسط سازمان امنیت فرانسه

رنگین کمان" که در واقع گل سرسبد کشتی های این گروه محسوب می شد را در شهر بندری آکلند در نیوزیلند منفجر کرد و باعث مرگ یک عکاس پرتغالی شد. این کشتی آماده شده بود که به عنوان اعتراض علیه انفجار آزمایشی بمب هسته ای توسط کشور فرانسه در ناحیه جنوبی اقیانوس آرام ، به آن منطقه سفر کند. حالا بعد از گذشت سی سال از آن حادثه ، عنصر اطلاعاتی فرانسه که عامل این حمله مرگبار شده بود برای اولین بار با شکستن سکوت خود و با عذرخواهی برای اقدامات آن زمان خود ، به جلو آمده است. در روز دهم ژوئیه سال ۱۹۸۵ ، "جان لوک کیستر" ، رهبری تیمی از غواصان را بر عهده داشت که با گذاشتن دو بمب بر بدنه کشتی ای به نام "جنگجوی رنگین کمان" موجب غرق شدن آن کشتی و کشته شدن عکاس گروه "صلح سبز" به نام "فرناندو پیرا" شدند. برنامه تلویزیونی نیوزیلند به نام "یکشنبه" ، در تعطیلات آخر این هفته ، "جان لوک کیستر" را در شمال فرانسه رد یابی کرد و با او در مورد این که در آن روز چه اتفاقی افتاد ، به صحبت نشست.

"جان هادسون" گزارشگر برنامه تلویزیونی "یکشنبه" ، هم چنین با "پیتر ویل کاکس" ، کاپیتان کشتی "صلح سبز" ، و همین طور با "مارل" دختر "فرناندو پیرا" ، عکاس پرتغالی که در آن حادثه کشته شد و "هرو ادوی پل نل" خبرنگار روزنامه "لوموند" که در افشای داستان ، کمک های بسیار قابل توجهی کرده بود ، به صحبت نشست. این فیلم گزارشی ، با اعتراف "جان لوک کیستر" ، عامل سازمان مخفی فرانسه ، در دخالت وی در اجرای بمب گذاری های کشنده ، شروع می شود. "جان هادسون" راوی فیلم هست.

جان لوک کیستر : ماموریت من گذاشتن دو بمب روی بدنه کشتی "جنگجوی رنگین کمان" بود.

مامور سازمان مخفی فرانسه که در سال ۱۹۸۵ ، فرماندهی عملیات بمب گذاری در کشتی گروه "صلح سبز" که منجر به کشته شدن یک نفر شده بود را به عهده داشت ، سکوت خود را می شکند.

سی سال پیش ، سازمان مخفی فرانسه یکی از کشتی های گروه "صلح سبز" به نام "جنگجوی رنگین کمان" که در واقع گل سرسبد کشتی های این گروه محسوب می شد را در شهر بندری آکلند در نیوزیلند منفجر کرد. در این حادثه یک عکاس پرتغالی کشته شد. این کشتی آماده شده بود که به عنوان اعتراض علیه انفجار آزمایشی بمب هسته ای توسط کشور فرانسه در ناحیه جنوبی اقیانوس آرام ، به آن منطقه سفر کند. حالا بعد از گذشت سی سال از آن حادثه ، عنصر اطلاعاتی فرانسه که عامل این حمله مرگبار شده بود برای اولین بار با شکستن سکوت خود و با عذرخواهی برای اقدامات آن زمان خود ، به جلو آمده است.

در روز دهم ژوئیه سال ۱۹۸۵ ، "جان لوک کیستر" ، رهبری تیمی از غواصان را بر عهده داشت که با گذاشتن دو بمب بر بدنه کشتی "جنگجوی رنگین کمان" موجب غرق شدن آن و کشته شدن عکاس گروه "صلح سبز" به نام "فرناندو پیرا" شدند. برنامه تلویزیونی نیوزیلند به نام "یکشنبه" ، به تازگی رد پای "جان لوک کیستر" را در شمال فرانسه پیدا کرد و با او در مورد این که در آن روز چه اتفاقی افتاد ، به صحبت نشست. این ترجمه متن نوشتاری ویدیوی مزبور می باشد.

ایمی گودمن (مجری برنامه رادیو - تلویزیونی "دموکراسی ، همین حالا" در آمریکا) : سی سال پیش ، سازمان مخفی فرانسه یکی از کشتی های گروه "صلح سبز" به نام "جنگجوی

انفجار بمب در زیر بدنه کشتی توسط ماموران فرانسوی ایجاد شده بود ، خیلی بزرگ تر از آن بود که آن ها تصور کرده بودند. قبل از بمب گذاری ، غواصان نظامی مواظب هدف خود بودند و آن را زیر نظر گرفته بودند.

جان لوک کیستر : ما متوجه شده بودیم که یک کشتی بادبانی ای نیز در کنار رنگین کمان در همان اسکله قرار داشت و همان جا لانگر انداخته بود.

جان لوک کیستر : به ما دستور داده شده بود که بمب بزرگ تر را در طرف راست کشتی کار بگذاریم ، ولی ما متوجه شدیم که این انفجار باعث آسیب به کشتی کناری و افراد داخل آن هم خواهد شد.

جان لوک کیستر : من تصمیم گرفتم که آن را در طرف چپ کشتی قرار بدهم ، همیشه مواظب بودم که کسی صدمه نبیند.

جان هادسون : سه مامور مخفی "جان لوک کیستر" و "جان کاماس" - دو غواص نظامی و "جرالد رویال" قایق ران ، سوار بر قایقی به نام "زودیاک" (توضیح مترجم: زودیاک به مجموعه دوازده علائم نشان دهنده ماه های یک سال گفته می شود)

در حال حمل دو بمب برای غرق کردن یک کشتی بودند. دو غواص نظامی با لباس غواصی ، در حالی که در زیر یک قایق پلاستیکی باد شونده قرار گرفته بودند ، توسط قایق "زودیاک" با طناب به طرف "هدف" کشیده می شدند. آن ها در پانصد متری کشتی "جنگجوی رنگین کمان" در آب رها شدند.

جان لوک کیستر : هر دوی ما با طناب بهم دیگر وصل شده بودیم ، برای این که داشتیم در تاریکی مطلق کار می کردیم.

جان هادسون : در کجا های کشتی آن دو بمب را کار گذاشتید؟

جان لوک کیستر : روی بدنه کشتی.

جان هادسون : روی بدنه کشتی بودند؟

جان لوک کیستر : بله جان هادسون : در حالی که آن شب روی عرشه کشتی ، تولد فردی را جشن گرفته بودند.

پیتر ویل کاکس (کاپیتان کشتی "جنگجوی رنگین کمان") : بمب اول یک سوراخ دو متر در دو متر در کنار بدنه ایجاد کرد و در طرف چهل و پنج ثانیه باعث زیر آب رفتن کشتی شد. ما واقعاً شانس آوردیم که آن شب تعداد زیادتری کشته نشدند.

جان هادسون : وقتی که داشتید بمب ها را کار می گذاشتید ، آیا متوجه شده بودید که افراد زیادی در عرشه کشتی وجود داشتند؟

جان لوک کیستر : نه ، نه ، نه ، ما چیزی در مورد جشن تولد نمی دانستیم. و اگر هم کسانی در کشتی وجود داشتند ، ما طوری برنامه ریخته بودیم که آن ها کشتی را ترک بکنند.

جان هادسون : آیا امکان این نبود که انفجار بمب اول باعث مرگ افراد بشود؟

جان لوک کیستر : نه ، ما فکر کردیم که هیچ کسی در ساعت دوازده نیمه شب در موتورخانه کشتی نخواهد بود.

دسیسه گر و فتنه انگیز آن بود ، بلکه بدون شک غرق کردن یک کشتی و کشتار کارکنان و سرنشینان متعدد آن در میان آب های بین المللی ، برآمد های پیش بینی نشده ای را برای دولت فرانسه به وجود می آورد که معلوم نبود به کجا ها کشیده نمی شد و دست چه کسانی را رو نمی کرد!

جان هادسون : یک انتخاب دیگر ، آغشته کردن مخزن بنزین کشتی با باکتری بود که آن هم به کنار گذاشته شد.

جان لوک کیستر : الان به خاطر ندارم که چه کسی پیشنهاد غرق کردن آن در بندر آکلند را داد ، ولی بی شک این از همه نقشه های دیگر آسان تر بود. با در نظر گرفتن این واقعیت که خطر غرق شدن کارکنان کشتی هنگام اتصال آن به اسکله کمتر خواهد بود و هم چنین ما فکر کردیم که با وجود جزر و مد ، حتی اگر کشتی غرق بشود ، کاملاً زیر آب نخواهد رفت و بر روی کف آن خواهد نشست. تصمیم گرفته شد که انفجار در ساعت دوازده نیمه شب انجام بگیرد. فکر کردیم که در آن ساعت کسی در موتورخانه کشتی نخواهد بود.

جان هادسون : چرا دو تا بمب؟

جان لوک کیستر : تصور ما این بود که بمب اول باعث خواهد شد که همه کشتی را ترک بکنند و بمب دوم کشتی را غرق بکند.

جان هادسون : ولی جان لوک کیستر اعتراف کرد که این آن چه اتفاق افتاد نبود. او بمب اول که بزرگ تر بود را به بدنه کشتی در نزدیکی موتورخانه کشتی کار گذاشت.

جان لوک کیستر : ما فکر می کردیم که با انفجار بمب اول ، وقتی که آب به داخل کشتی رخنه می کند ، در آن زمان همه کشتی را ترک خواهند کرد.

جان هادسون : ولی کشتی خیلی سریع تر از آن چه آن ها انتظار داشتند ، غرق شد. بمب دوم که کوچک تر بود و به ستون فقرات کشتی چسبیده شده بود ، قرار بود که همه را از کشتی دور نگاه دارد ، ولی در واقع باعث مرگ یک انسان شد.

جان هادسون : بین دو انفجار ، چقدر فاصله زمانی بود؟

جان لوک کیستر : جاشنی های دو بمب ، با فاصله زمانی چهار دقیقه تنظیم شده بودند. همه چیز انجام گرفته بود که از بازگشت افراد به داخل کشتی جلوگیری به عمل آورده شود.

جان هادسون : ولی واقعاً فکر می کنی که چهار دقیقه کافی بود که همه کشتی را تخلیه بکنند؟

جان لوک کیستر : ما فکر کردیم که چهار دقیقه به اندازه کافی بود ، و ما انتظار داشتیم که کشتی با این سرعت سقوط بکند.

جان هادسون : نقشه این بود که کشتی "جنگجوی رنگین کمان" را در آب غرق بکنند ولی کارکنان آن را از خطر دور نگهدارند. ولی آن ها خیلی اشتباه فکر کرده بودند. ما می دانیم سوراخی که با

سوئسی که تازه ازدواج کرده و در ماه عسل بودند را دستگیر کردند.

جان هادسون : یک کشتی اجاره ای به نام "او وی" که آن دو بمب را به نیوزیلند آورده بود در جزیره "تورفولک" مورد بررسی قرار گرفت و بعداً آزاد شد. در آن وهله اولیه ، وسایل به دور ریخته شده بمب ، تنها سر نخ می بود که ماموران مخفی ای که بمب ها را کار گذاشته بودند را به این انفجار مربوط می کرد. بنابراین ، آن ها چه کسانی بودند؟ آن ها چگونه توانستند که از معرکه در برونند؟

ما می دانیم که دولت فرانسه دستور حمله را به ماموران سازمان مخفی فرانسه داده بود. ولی راجع به آن ماموری که آن دو بمب را کار گذاشته بود که موجب غرق شدن کشتی "جنگجوی رنگین کمان" شد ، چه می دانیم؟ راستش ، این جا در شمال فرانسه ، برنامه تلویزیونی "یکشنبه" رد پای او را پیدا کرده است.

این جا "متز" ، شهری به قدمت سه هزار سال در ایالت "لورین" هست. این شهر حالا محل اقامت سرهنگ بازنشسته جان لوک کیستر ، از سران سابق تیم غواصان نظامی سازمان مخفی فرانسه هست.

خب ، آیا این شما بودی که هر دو بمب را به بدنه کشتی متصل کردی و جاشنی آن ها را هم تنظیم نمودی؟

جان لوک کیستر : بله ، بله ، من رهبر تیم بودم و مسئولیت این قسمت از عملیات با من بود.

جان هادسون : سرهنگ کیستر به خاطر می آورد که وقتی نقشه از بین بردن کشتی "جنگجوی رنگین کمان" را شنیده بود ، خیلی متعجب شده بود.

جان لوک کیستر : برای ما اعضاء "صلح سبز" دردسر درست کن بودند ، ولی خیلی خطرناک نبودند. ما حیران مانده بودیم که چگونه یک چنین عملیاتی می تواند در آن جا صورت بگیرد.

جان هادسون : البته این زمان "جنگ سرد" با روس ها بود.

جان لوک کیستر : به ما گفته شده بود که "کی جی بی" در "صلح سبز" نفوذ کرده بود. این توضیحی بود که به ما داده شد.

جان هادسون : جان لوک کیستر در سن هفده سالگی به یک کادر نظامی تبدیل شده بود. در سال ۱۹۸۵ او در مقام کاپیتان تیم غواصان نظامی که از سربازان بسیار تعلیم داده شده حرفه ای متشکل شده بود ، قرار داشت. ولی چرا تصمیم گرفته شده بود که کشتی مذکور در بندر آکلند منفجر و غرق شود؟

جان لوک کیستر : جزئیات یکی از عملیات این بود که یا در بندر "واناتو" و یا در بندر "آکلند" یک بمب به بدنه کشتی وصل شود ولی جاشنی آن ، آن قدر به عقب کشیده شود تا انفجار در میان آب های اقیانوس انجام بگیرد. این نقشه بدون شک برای ماموران ما بی خطر بود ولی برای کارکنان کشتی خطرناک تر بود که بلافاصله به کنار گذاشته شد. (توضیح مترجم: البته طرد این نقشه بدین صورت، نه به خاطر حس انسان دوستی طراحان

دولت داده شده بود. در نتیجه، بله، ما می‌بایستی از دستورات اطاعت می‌کردیم. جان هادسون: ولی آیا این یک عمل تروریستی ای نبود؟

جان لوک کیستر: برای ما، این عمل یک خرابکاری بود، نه چیز بیشتری.

پیتر ویل کاکس: هیچ کسی برای قتل فرناندو محاکمه و مجازات نشد. هیچ کسی، مقصودم این که، فرانسه، فرانسه حتی عذر خواهی هم نکرده است. برای آن‌ها اصلاً مهم نیست. من فکر می‌کنم که چقدر نفرت انگیز است.

جان هادسون: بعد از این که بمب‌ها کار گذاشته شدند، جان لوک کیستر به کمک قایق "زودیاک" از منطقه خارج شد و به محل ملاقات با یک کامیون پیک نیکی که در زیر پل بندر "آکلند" منتظر او پارک شده بود، رفت. (توضیح مترجم: کامیون پیک نیکی، کامیونی هست که دارای اتاق خواب، حمام و آشپزخانه می‌باشد.)

جان لوک کیستر: ما از طریق اخبار رادیو شنیدیم که یک نفر کشته شده بود. و همه ما خیلی، خیلی شوکه شدیم.

جان هادسون: چه زمانی متوجه شدی که این کار از نظر اخلاقی کار اشتباهی بود.

جان لوک کیستر: بلافاصله، بعد از این که فهمیدم "فرناندو پیرا" مرد.

جان هادسون: آیا این آن چیزی هست که در ظرف سی سال گذشته، وجدان تو را مثل "خوره" اذیت می‌کرده است؟

جان لوک کیستر: بله، بسیاری از اوقات، من راجع به این چیزها فکر می‌کنم، برای این که، برای من، مرگ یک نفر بی‌گناه عذاب وجدان من هست.

جان هادسون: یک هفته بعد از بمب گذاری، "جان لوک کیستر" و رفیق غواص او "جان کاماس" در عکسی در یک "مهمان‌سرای جوانان" در شهر "مت ول" نیوزیلند، در حال خوش گذرانی دیده می‌شوند.

جان لوک کیستر: ما ده، دوازده روز در نیوزیلند باقی ماندیم و در "ساوت ایلند" به اسکی روی آب مشغول بودیم.

جان هادسون: آن وقت، آن‌ها با پاسپورت‌های جعلی از نیوزیلند خارج شدند.

جان هادسون (خطاب به پیتر ویل کاکس): چه احساسی داشتی وقتی فهمیدی که فرانسوی‌ها مسئول این کار بودند؟

پیتر ویل کاکس: اوه خیلی شوکه شدم، کاملاً شوکه شدم، مقصودم این است که چطور می‌ماند، یک مشت هیپی، روی یک کشتی ماهی‌گیری زنگ زده، یک ابر قدرتی را آن قدر ترسانده باشیم که باعث شود که آن‌ها نقشه قتل ما را بکشند.

(ادامه دارد)

ترجمه آزاد از هوشنگ

اکتبر ۲۰۱۵

مارل پیرا: گاهی اوقات فکر می‌کنم، "آخه، چرا؟"

جان لوک کیستر: من مایل هستم از این فرصتی که تلویزیون نیوزیلند در اختیار من قرار داده است استفاده کنم و عمیق‌ترین پشیمانی‌ها و عذرخواهی‌های خودم را به خانم مارل پیرا و خانواده او برای مرگ تصادفی فرناندو پیرا ابراز کنم.

جان هادسون: آیا تو امیدوار هستی که وقتی "مارل" این ویدیو را ببیند، در قلب خودش تو را ببخشد؟

جان لوک کیستر: بله، من مایل هستم که او من را، همه ما را، همه تیم را ببخشد، برای این که ما قصد نداشتیم که کسی را در این عملیات بکشیم.

جان هادسون: و عذرخواهی‌ها در همان جا متوقف نشد.

جان لوک کیستر: من هم چنین می‌خواهم که از همه اعضای "صلح سبز" که بر عرشه "جنگجوی رنگین کمان" سوار شده بودند، عذرخواهی بکنم. و به خاطر اجرای عملیات مخفیانه و غیر محقی در یک کشور متحد، دوستانه و صلح طلب، از مردم نیوزیلند عذرخواهی بکنم.

جان هادسون: چرا مدت سی سال طول کشیده است که این عذرخواهی را بکنی؟

جان لوک کیستر: سی سال پیش، من یک سرباز بودم. و بعد از آن هم من در عملیات بسیاری شرکت کردم، هم چنین جزء نیروهای امنیتی سازمان ملل بودم. در آن زمان من می‌بایستی از دستورات اطاعت می‌کردم. ولی حالا من بازنشسته شده‌ام و می‌خواهم که از وجدان خودم اطاعت بکنم.

جان هادسون: ولی عذرخواهی بعد از گذشت سی سال به دل پیتر ویل کاکس نمی‌نشیند.

پیتر ویل کاکس: سربازان می‌بایستی یک سطحی از مسئولیت شخصی داشته باشند. واضح است که آن‌ها هیچ مسئولیت شخصی از خود نشان ندادند.

جان هادسون (خطاب به پیتر ویل کاکس): در نتیجه، کافی نیست که شخص بگوید "من داشتم دستورات را اجرا می‌کردم"؟

پیتر ویل کاکس: نه، اصلاً کافی نیست. من فکر می‌کنم که این نشانه "اخلاقیت مدرن" است. من فکر می‌کنم که حجم زیاد مواد منفجره‌ای که آن ماموران کار گذاشته بودند، بدون شک ثابت کرد که برای آن‌ها مهم نبود که چند نفر در این عملیات کشته بشوند.

جان هادسون (خطاب به جان لوک کیستر): پیتر ویل کاکس می‌گوید که کافی نیست که سربازان به سادگی بگویند که ما داشتم دستورات را اجرا می‌کردیم. آن‌ها می‌بایستی به "اخلاقیت" اعمالی که انجام می‌دهند هم فکر بکنند.

جان لوک کیستر: معمولاً یک سرباز نباید از یک دستور غیرقانونی اطاعت کند. ولی این دستوری بود که از طرف بالاترین رده

جان هادسون (خطاب به جان لوک کیستر): این عکس خسارتی هست که بمب ایجاد کرد.

جان لوک کیستر: سوراخ بزرگی هست. جان هادسون: بزرگ تر از آن چه هست که شما تصور کرده بودید؟

جان لوک کیستر: ما فکر نمی‌کردیم که سوراخی به این بزرگی روی بدنه کشتی به وجود بیاید.

جان هادسون: ترکش‌های زیادی عرشه کشتی را تکه تکه پاره کرده بودند. آیا فکر نکرده بودید که شاید آن ترکش‌ها باعث مرگ افراد می‌شدند؟

جان لوک کیستر: نه، تصور صدمه دیگری نمی‌شد. ما فرصت امتحان تأثیر واقعی بمب در یک قایق واقعی را نداشتیم.

جان هادسون: خوشبختانه کسی در موتورخانه و یا در عرشه‌های بالائی نبود.

پیتر ویل کاکس: اگر بمب اول نیم ساعت زودتر منفجر شده بود، حداقل بیست نفر در میان ما از بین رفته بودند.

جان هادسون: در سال ۱۹۸۵، کاپیتان کشتی "جنگجوی رنگین کمان"، پیتر ویل کاکس بود. وقتی اولین بمب منفجر شد، وی در کابین خود خوابیده بود.

پیتر ویل کاکس: ما فرصت خیلی کمی برای تخلیه همه افراد کشتی داشتیم.

جان هادسون: و این که همه افراد، کشتی را تخلیه نکردند.

پیتر ویل کاکس: این عکس "فرناندو" هست، فکر کنم این عکس در جزایر مارشال گرفته شده باشد. فرناندو در اتاق غذاخوری بود که اولین بمب منفجر شد. او به کابین خودش رفت که دوربین‌های عکاسی اش را بردارد که دومین بمب منفجر شد و هجوم آب به کابین او باعث شد که او در آن جا گیر بیفتد و در زیر آب غرق و خفه بشود.

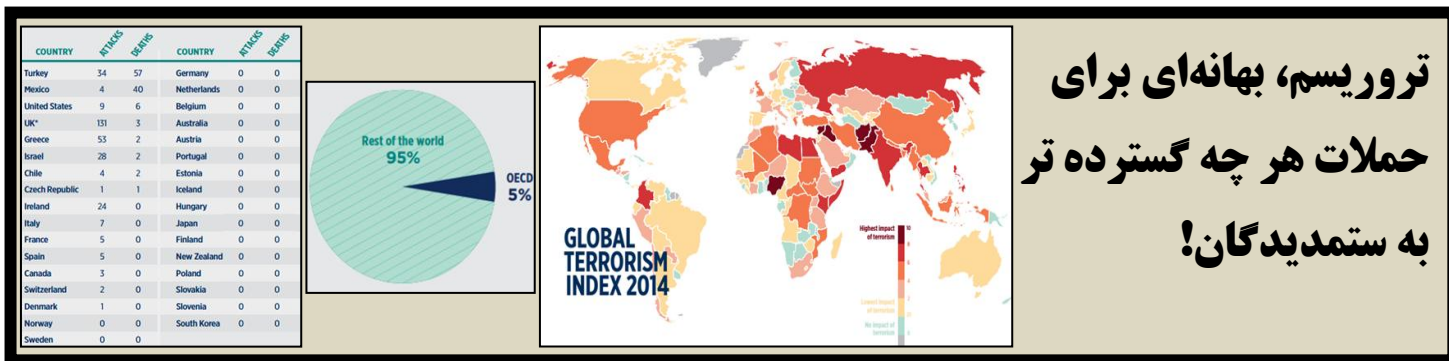
جان هادسون: دومین بمب که کوچک‌تر بود، قرار بود که سرنشینان را از کشتی دور نگهدارد ولی موجب مرگ "فرناندو پیرا" ی عکاس شد. پیتر ویل کاکس - کاپیتان کشتی رنگین کمان می‌گوید که این یک "قتل عمد" است برای این که آن‌ها می‌دانستند که کشتی سرنشینان زیادی دارد.

جان لوک کیستر: بله، من نقطه نظر او را درک می‌کنم. ولی برای ما، از نقطه نظر ما، بدبختانه این یک مرگ تصادفی یک آدم بی‌گناه یعنی فرناندو پیرا بود.

مارل پیرا (دختر فرناندو پیرا): پدر من به قتل رسیده است. من به این عمل به صورت "قتل غیر عمد" نگاه نمی‌کنم. از نظر من، این کار یک "کشته شدن تصادفی" نبوده است.

جان هادسون: ده سال پیش، برنامه تلویزیونی "یکشنبه" با دختر فرناندو پیرا که در هنگام مرگ پدرش فقط هشت سال عمر داشت، صحبت کرد.

بنیاد گرای اسلامی. ابزار گسترش سلطه امپریالیستی است!



تروریسم، بهانه‌ای برای حملات هر چه گسترده‌تر به ستمدیدگان!

بخش عمده، ۷۸ درصد، کشته‌شدگان در عملیات تروریستی در سال ۲۰۱۴ نیز در پنج کشور افغانستان، عراق، نیجریه، پاکستان و سوریه کشته شده‌اند. تعداد کشته‌شدگان در عراق نزدیک به ۱۰۰۰۰ نفر و در نیجریه بیش از ۷۵۰۰ نفر بوده است.

نکته بعدی آنکه از میان ۲۰ عملیات خونین تروریستی در سال ۲۰۱۳ همه آنها در ۹ کشور جهان (نیجریه، سوریه، پاکستان، افغانستان، کنیا، الجزیره، یمن، عراق و آفریقای مرکزی) صورت گرفته‌اند و به عبارت دیگر کلیه این عملیات خونبار در کشورهای آسیایی و آفریقایی به انجام رسیده و قربانی گرفته‌اند.

بیش از ۹۰ درصد از افرادی که در طی عملیات تروریستی در کشورهای دیگر جهان (جدا از خاورمیانه، آفریقا و آسیای جنوبی) جان خود را از دست دادند قربانی چهار عملیات (۱۱ سپتامبر در ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۱، بمب‌گذاریهای مادرید در سال ۲۰۰۴، قتل‌های آندرش بریویک در نروژ در سال ۲۰۱۱ و در انفجارهای وسائل نقلیه عمومی در لندن در سال ۲۰۰۵) شده‌اند.

مطالعه این آمارها و گزارش مزبور به روشنی نشان می‌دهد که اولاً اکثر عملیات تروریستی در خاورمیانه و آفریقا و آسیای جنوبی و نه در کشورهای غربی، رخ داده‌اند و در عمل، توده‌های ستمدیده این کشورها بودند که هدف عملیات تروریستی قرار گرفته‌اند. ثانیاً این تروریسم اساساً به وسیله قدرت‌های امپریالیستی حمایت شده و شکل گرفته تا در جهت پیشبرد سیاست‌های آنها به خدمت گرفته شود. بنابراین "انتقام‌جویی" در مورد عملیات تروریستی در کشورهای غربی تنها بهانه‌ای است برای حمله‌هایی هر چه گسترده‌تر به کشورهای دیگر که باید فنا شوند و مردمی که باید کشته شوند تا چرخ سودآوری سرمایه جهانی هر چه بهتر بگردد.

نادر ثانی - آبان ۱۳۹۴

(۱) این گزارش را می‌توانید در این آدرس بیابید:

http://www.visionofhumanity.org/sites/default/files/Global%20Terrorism%20Index%20Report%202014_0.pdf

آمار ارائه‌شده در مورد عملیات تروریستی در سال ۲۰۱۴ حاکی از آن است که در این سال در جهان مجموعاً ۳۲۶۵۸ نفر در عملیاتی که بنا به تعریف یادشده در بالا تروریستی نامیده می‌شوند کشته شده‌اند که این تعداد تقریباً ۶۱ درصد بیش از تعداد کشته‌شدگان عملیات مشابه در سال ۲۰۱۳ (۱۸۱۱۱ نفر) و نه برابر عملیات مشابه در سال ۲۰۰۰ می‌باشد. نخستین واقعیتی که از مطالعه این آمار استخراج می‌شود این است که بر خلاف تمامی تبلیغات فریبکارانه سیاستمداران غرب که جنایات و جنگ‌های ضد خلقی سال‌های اخیر را به اسم و با وعده کاهش تروریسم سازمان داده‌اند "جنگ با تروریسم" امثال بوش و بلر نه تنها از تعداد عملیات تروریستی نکاسته که باعث گسترش هر چه بیشتر آنان شده است.

آری، در دو سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ مجموعاً بیش از ۵۰۰۰۰ نفر قربانی عملیاتی شده‌اند که ریشه آن را می‌باید در عطش هر چه بیشتر سرمایه‌داری جهانی برای کسب سود بیشتر و سیاست‌های تمامیت‌خواهانه کشورهای قدرتمند جهان جستجو نمود. در خلال سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳ تنها پنج درصد عملیات تروریستی از جمله عملیات انتحاری بوده‌اند که ۹۰ درصد آنان در خاورمیانه، آفریقای شمالی و آسیای جنوبی صورت گرفته‌اند.

از مجموع عملیات تروریستی خلال سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳، بیش از ۴۱ درصد آنان در خاورمیانه، ۵،۳۳ درصد آنان در آفریقا، ۵،۲۰ درصد آنان در آسیای جنوبی و تنها ۵ درصد آنان در مابقی جهان به انجام رسیده‌اند.

همانگونه که در بالا آمد، در سال ۲۰۱۳ مجموع ۱۸۱۱۱ نفر جان خود را در عملیات تروریستی از دست دادند. بد نیست بدانیم که تعداد کشته‌شدگان در کشورهای دیگر (جدا از خاورمیانه، آفریقا و آسیای جنوبی) تنها ۱۱۳ نفر بوده که ۹۷ تن از این افراد در ترکیه و مکزیک کشته شده‌اند! جالب توجه آنکه در سال ۲۰۱۴ تعداد کشته‌شدگان در عملیات تروریستی به ۳۲۰۰۰ نفر رسید که از این تعداد تنها ۳۱ نفر (آری تنها ۱،۰ درصد) قربانی عملیات تروریستی در دیگر کشورهای جهان (جدا از خاورمیانه، آفریقا و آسیای جنوبی) بوده‌اند!

پس از عملیات تروریستی در پاریس در روز ۱۳ نوامبر ۲۰۱۵، عملیاتی که منجر به کشته شدن ۱۳۰ نفر و مجروح شدن ۳۶۰ نفر گردید، عملیاتی که به درستی از جانب تمامی نیروهای مترقی و انقلابی از جمله چریک‌های فدایی خلق ایران محکوم شد، قدرت‌های امپریالیستی نیز برای سوءاستفاده از آنچه نیروهای ضدانقلابی آمر و عامل این عملیات از خود به جای گذاشته بودند وارد صحنه شده و تصمیمات بسیاری را برای به اصطلاح مبارزه با تروریسم اتخاذ کرده و به اجرا درآوردند. گویا تروریسم تنها از زمانی که وارد دنیای غرب شده است تروریسم شده و تا قبل از آن چنین نبوده است.

اما واقعیت چیست و چه اندازه از عملیات تروریستی در دنیای غرب به اجرا آمده و تبلیغات این "مبارزان با تروریسم" تا چه حد واقعیت دارد؟ برای کسب اطلاعاتی جامع در این مورد نگاهی به "ترازنامه تروریسم جهانی در سال ۲۰۱۴ Global Terrorism Index 2014"^(۱) و گزارش جامع آن در مورد تروریسم جهانی و پیامدهای آن در خلال سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳ می‌کنیم.

در این نگاه نخستین مسئله پُراهمیتی که با آن روبرو می‌شویم تعریف واژه تروریسم است. در صفحه ۶ این گزارش در این مورد چنین آمده است: تروریسم به عنوان "استفاده عملی یا تهدید بر استفاده از نیروی غیرقانونی یا خشونت از جانب بازیگر بیرون از نظام حکومتی برای کسب کردن هدفی سیاسی، اقتصادی، مذهبی یا اجتماعی به وسیله ترس، زورگویی و یا تهدید" تعریف می‌شود. همانگونه که می‌بینید به موجب این تعریف این تنها نیروهای خارج از قدرت سیاسی هستند که می‌توانند عامل تروریسم باشند و در صفحه ۷ این گزارش به روشنی آمده است که در آمار موجود در این گزارش پیامدهای "تروریسم دولتی" گنجانده نشده است و این خود به آن معناست که تمامی آنچه عملیات، حملات و بمباران‌های تروریستی قدرت‌هایی چون ایالات متحده آمریکا، اسرائیل، جمهوری اسلامی ایران، روسیه، عراق، افغانستان، سوریه، پاکستان، ترکیه و دیگران به بار آورده و جان تمامی انسان‌های بیگناهی که در اثر این عملیات، حملات و بمباران‌های وحشیانه و به راستی تروریستی فنا شده است به هیچ‌انگاشته شده است.

دستکش ها فرو می افتند: ولادیمیر پوتین

پیوندهای مالی بین قدرت های بیست کشور

صنعتی جهان و داعش را افشاء می کند!

توضیح مترجم: ترجمه این خبر کوتاه صرفاً از جنبه اهمیت اطلاعات موجود در آن و برای آگاهی رساندن به خوانندگان علاقه مند صورت گرفته و ربطی به گرایش آشکار نویسنده به پوتین و یا دولت روسیه که یک قدرت امپریالیستی ست ندارد.

نوشته "رودی پانکو" برگرفته از: **Russia Insider**, ۱۶ نوامبر ۲۰۱۵

در نشست سران ۲۰ کشور صنعتی، پوتین، نام دولت های حامی تروریسم و حاضر در نشست سران را اعلام می کند! در یک اقدام کلاسیک به شیوه پوتینی، رییس جمهور روسیه شواهد مربوط به حمایت های مالی کشورهای عضو "گروه ۲۰" (جی ۲۰) از تروریست های "خلافت اسلامی" را در جریان اجلاس این گروه در "انتالیا" ارائه داد.

پوتین گفت: "من از سیستم اطلاعاتی خودمان مواردی از حمایت های مالی واحدهای "حکومت اسلامی" از سوی اشخاص حقیقی در کشورهای متفاوت را ارائه دادم. شواهد ما اثبات می کنند که این حمایت های مالی از جانب ۴۰ کشور و منجمله برخی کشورهای عضو نشست گروه ۲۰ صورت می گیرند."

پوتین هم چنین تصاویر ماهواره ای را در اختیار نشست گروه ۲۰ گذارد که نمایانگر عملیات پر سود قاچاق نفت توسط نیروهای داعش می باشند.

"من تصاویر گرفته شده از فضا را نیز در اختیار همکاران مان گذاردم. تصاویری که به طور واضح نشان دهنده ابعاد واقعی بازار قاچاق نفت و فرآورده های نفتی (در این منطقه) می باشند. در این تصاویر کاروان کامیون هایی نشان داده می شوند که طول آن ها به ده ها کیلومتر می رسند و زمانی که از فاصله چهار هزار تا پنج هزار متری از آسمان دیده می شوند، در حال حرکت در امتداد افق هستند.

جالب آن که بلافاصله پس از ختم نشست، آمریکا رسماً اعلام کرد که هواپیماهای جنگی این کشور، بمباران کاروان کامیون های داعش که مشغول "قاچاق نفت خام تولید شده در سوریه" می باشند را آغاز کرده است. چه تصادف عجیبی! مساله این است که اگر دولت آمریکا دقیقاً از محل این کاروان اطلاع داشته، چرا تا لحظه حاضر لزومی به نابود کردن آن ها احساس نکرده است. دنیای اسرار آمیزی ست!

اما نکته اصلی در این ماجرا عبارت از این است که پوتین عملاً در حضور نمایندگان بزرگترین قدرت های اقتصادی دنیا به پا خاست و مستقیماً در مقابل چشمان آنان گفت که روسیه دقیقاً می داند که آن ها دارند چه کار می کنند.

ترجمه از موسی آباد

<http://russia-insider.com/en/politics/putin-exposes-g20s-financial-ties-isis-during-antalya-summit/ri11199>

نمونه ایی از "توسعه" ی مورد نظر دولت روحانی!

یکی از شعارهای دهان پر کن روحانی فربیکار از زمان جلوس به تخت ریاست جمهوری رژیم "توسعه" عدالت و ایجاد رشد اقتصادی در جامعه، تحت حاکمیت رژیم دزد و فاسد جمهوری اسلامی بوده است. خبر زیر نمایانگر تنها یکی از تجلیات "توسعه" مورد نظر این آخوند دزد و فربیکار و دولت وی می باشد. اخیراً رییس کمیسیون اجتماعی مجلس اعلام کرد که محمدرضا نعمت‌زاده وزیر صنعت، معدن و تجارت دولت روحانی مسئول ۳۳ شرکت خصوصی می باشد که اکثر آنها در پروژه‌های بزرگ دولتی فعال هستند. واقعیتی که نقض روشن قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل، آنهم از سوی وزیران دولت می باشد. بدنبال این رسوایی وزیر صنعت، معدن و تجارت دولت روحانی ناچار شد سمت ریاست هیات مدیره بسیاری از شرکت‌هایی که بر عهده داشت را رها کند. ولی جناب وزیر، بدون مواجهه با هیچ مانعی و در راستای گسترش سیاست "توسعه" ریاست این شرکت ها را به دختران خود شبنم نعمت‌زاده و زینب نعمت‌زاده، محمد مجبلی (داماد) و سحر نعمت‌زاده (مقیم امارات) و بقیه اقوام و خویشان خود واگذار کرد. بر اساس تبصره ۴ ماده واحده قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل، تصدی هر نوع شغل دولتی دیگر در موسساتی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن متعلق به دولت و یا موسسات عمومی است برای کارکنان دولت ممنوع می باشد. افشای این خبر در حالی ست که در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به طور روزمره گزارشات متعددی از ابعاد کلاهبرداریها و غارتگری ها و فساد رایج در میان مقامات حکومتی منتشر می گردد که نشان فساد ساختاری در نظام استثمارگر حاکم می باشد.

دفاع نایب رئیس شورای شهر تهران از

آتش زدن چادر کارتن خواب ها!

روز دوشنبه ۱۸ آبان ماه عده ای چماق به دست به کارتن‌خواب‌های مقیم محله هرندی، واقع در منطقه ۱۲ تهران حمله کرده و ضمن ضرب و شتم آنها چادر ها و وسایل این محرومان را به آتش کشیدند. روزنامه های جمهوری اسلامی این حمله را به تعدادی از اهالی محله هرندی نسبت دادند که به گزارش آنها از دست این کارتن خواب ها به تنگ آمده بودند. اما در گزارشاتی که در همان زمان از محل حمله اوباش جمهوری اسلامی به کارتن خوابها در رسانه های عمومی منتشر شد تاکید شده بود که این حمله در حضور ماموران آتش‌نشانی و انتظامی حاضر در محل حادثه صورت گرفته و آنها هم هیچ واکنشی نسبت به این حمله از خود نشان ندادند. از محتوای همان گزارشات نیز معلوم می شد که اصولاً مردم آگاه و نوع دوست منطقه به طور مرتب به این کارتن خواب های فقیر و محروم کمک می کرده اند. همین واقعیات و تجربه برخورد های ضد مردمی جمهوری اسلامی در موارد مشابه روشن می ساخت که حمله جنایتکارانه به زندگی محقر عده ای کارتن خواب محروم در این منطقه با هماهنگی های قبلی با ماموران و از سوی ارادل و اوباش جمهوری اسلامی صورت گرفته است.

هنوز مرکب دروغ های روز نامه های جمهوری اسلامی مبنی بر هجوم مردم محل به کارتون خواب ها خشک نشده بود که مرتضی طلاپی، رئیس پلیس سابق تهران و نایب رئیس شورای شهر تهران وارد میدان شده و تمام قد از این اقدام سرکوبگرانه کتیف حمایت کرد و نشان داد که این یورش را چه کسانی سازمان داده اند. **این مزدور که مزدوران بسیجی را "مردم" خطاب می کرد، مدعی شد که: "کارتن‌خواب‌ها می‌خواهند دورهم باشند و در فضاهای محلی بنشینند، لذا به مردم حق می‌دهم از خودشان در برابر آسیبی که به آنها حمله می‌کند دفاع کنند."**

با توجه به اینکه منطقه ۱۲ شهرداری تهران از سمت شمال به خیابان انقلاب اسلامی و از جنوب به خیابان شوش، از شرق به خیابان ۱۷ شهریور و از غرب به خیابان وحدت اسلامی محدود می‌شود. این منطقه یکی از مناطق قدیمی تهران به شمار می‌آید و بازار تهران، برخی از وزارتخانه‌ها و سفارتخانه‌ها و نهادهای دولتی نیز در آن واقع شده است. به این ترتیب روشن است که چرا ایادی جمهوری اسلامی در شورای شهر در تلاش اند تا با زور و چماق به تمیز کردن چهره شهری بپردازند که در زیر پوست آن فقر و فلاکت و بیخانمانی بیداد می کند. واضح است که با این اقدامات سرکوبگرانه و ضد خلقی این تجلیات زشت حاکمیت نظام استثمارگرانه حاکم از بین نمی روند و دیکتاتوری کتیف ذاتی نظام سرمایه داری وابسته حاکم نیز در کلیت خود قادر به جلوگیری از گسترش آن نمی باشد.



سرکوب اعتراضات برحق اخیر مردم آذربایجان را محکوم می کنیم!

روز جمعه ۱۵ آبان، از شبکه ی دو صدا و سیمای رژیم جمهوری اسلامی برنامه ای تحت عنوان "فیتله" پخش شد که طی آن مردم آذربایجان و ترک زبانان به شیوه زشتی مورد تحقیر و تمسخر قرار گرفتند. در برنامه "فیتله" یکی از دو مجری برنامه، برس توالت را با مسواک اشتباه می گیرد و با بیان کلماتی به زبان ترکی و یا فارسی با لهجه ترکی چنین جلوه داده می شود که ترک ها فرق بین این دو را نمی دانند. چنین توهین بیشرمانه ای به مردم آذربایجان در بستر همه تحقیر ها و حرمت شکنی هائی که توسط گردانندگان نظام دیکتاتوری حاکم علیه مردم ترک زبان به طور روزمره رواج داده می شود، باعث شد تا در روز دوشنبه ۱۸ آبان ماه مردم به خشم آمده آذربایجان، به طور خودانگیخته در شهرهای مختلف دست به تجمع زده و علیه رفتار اهانت آمیز دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی اعتراض نمایند. در این اعتراضات شعار هائی علیه سیاست های شوونیستی جمهوری اسلامی و علیه توهین و تحقیر ترک زبانان سر داده شد که با عکس العمل نیرو های سرکوب رژیم مواجه شد. بر اساس گزارشات منتشر شده در شهر های تبریز، ارومیه، اردبیل، زنجان و نغده و مناطقی از تهران تجمعات اعتراضی بر پا شد که طی آن ها درگیری هائی بین مردم و نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی رخ داده که به مجروح شدن تعدادی از تظاهرکنندگان منجر گشته است.

در حالی که نیرو های سرکوب در تبریز با حمله به تظاهر کنندگان، با گلوله های پلاستیکی بسوی مردم شلیک کردند، فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ریاکارانه مدعی شد که در تجمعات اعتراضی روز دوشنبه "خوشبختانه اکثریت شرکت کنندگان همکاری خوبی با پلیس داشتند و پس از پایان تجمع نیز در ساعت مقرر محل را ترک کردند". این تبلیغ ریاکارانه در حالی صورت گرفت که خبرگزاری صدا و سیما گزارش داد که "عده ای با سوء استفاده از اعتراض آرام مردمی به یک برنامه در شبکه دو سیما، به برخی اماکن عمومی آسیب رساندند که در نتیجه نیروی انتظامی دخالت و برخی از برهم زندگان نظم و متعرضان به اموال عمومی را بازداشت کرد." فرماندار تبریز نیز در چهارچوب سیاست لاپوشانی، وحشیگری ها نیرو های انتظامی ریاکارانه گفت که تنها "دو نفر از رهگذران بر اثر اصابت سنگ از ناحیه سر" زخمی شده اند. این ریا کاری ها و تبلیغات فریبکارانه در شرایطی اشاعه می یابند که در ارومیه هم طبق گزارشات منتشره، نیرو های سرکوب جمهوری اسلامی با مردم معترض درگیر شده و چند نفر را زخمی کرده اند.

علیرغم همه این دروغ پردازی ها، همین که رئیس صدا و سیمای جمهوری اسلامی مجبور شد رسماً از مردم عذرخواهی کرده و از تویخ و برکناری چند مدیر این دستگاه خبر دهد، نشان می دهد که فشار اعتراضات و تجمعات مردمی، مسئولین جمهوری اسلامی را چنان به وحشت انداخته که چاره ای جز عذرخواهی در مقابل خود ندیدند. در ادامه همین عذر خواهی، مسئولین صدا و سیما از توقف برنامه تلویزیونی "فیتله" خبر دادند.

ما ضمن اعلام انزجار از سیاست های شوونیستی جمهوری اسلامی علیه میلیون ها تن از توده های مردم آذربایجان و ترک زبانان کشور که در عین حال برای تشدید گرایشات تنگ نظرانه ناسیونالیستی هیزم تهیه می کند و ضمن حمایت همه جانبه از تجمعات و اعتراضات مردم علیه تحقیر ملی، سرکوب ددمنشانه اعتراضات برحق مردم در روز دوشنبه را محکوم کرده و بار دیگر بر این واقعیت غیر قابل تردید تاکید می کنیم که رهائی مردم آذربایجان از ظلم و ستم ملی وابسته است به سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی و نظام ظالمانه سرمایه داری حاکم که تا مغز استخوان به امپریالیست ها وابسته می باشد. تنها با نابودی این نظام است که امکان برقراری شرایطی دمکراتیک و تحقق حق تعیین سرنوشت مردم مهیا می گردد. امری که برای رسیدن به آن باید همه ملیت های ساکن ایران دست در دست هم دهند و با نابودی سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته متحدانه شرایط رهائی خود را هموار نمایند.

نابود باد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی!
برقرار باد اتحاد تمام نیروهای انقلابی و تمام خلق های سراسر ایران!
زنده باد انقلاب!
چریکهای فدایی خلق ایران
۱۹ آبان ۱۳۹۴ - ۱۰ نوامبر ۲۰۱۵

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!